



توفان الکترونیکی

مقالات توفان الکترونیکی

نشریه الکترونیکی حزب کار ایران

شماره ۱۲۶

دی ماه ۱۳۹۵

در این شماره می خوانید

- ۲..... آبروی مؤمن و بی آبرویی مردم!
- ۵..... اعتراضات موفق دانشجویان در شانزده آذر و آموزش های آن
- پیروزی مردم سوریه در حلب، پیروزی مردم جهان در نبرد بر ضد امپریالیسم، صهیونیسم و تروریسم جهانی است ۷
- ۱۰..... گزارشی از ایران (بخش نخست)
- ۱۴..... ریاکاری حاکمان درمورد ترور در آنکار و برلین
- ۱۷..... آسیای وحشی و غرب متمدن (۲)
- ۲۰..... ماهیت انجمن حجتیه
- ۲۳..... حاشیه نشینی در ایران و گسترش فقر (۲)
- ۲۵..... به مناسبت شهادت چهل و ششمین سالگرد رفیق نصرالله جعفرنژاد، اولین توفانی شهید..
- ۲۶..... گشت و گذاری در فیسبوک پاسخ به چند پرسش
- ۲۹..... پرسش و پاسخ در کانال تلگرام

آبروی مؤمن و بی‌آبرویی مردم!

زندگی در گور

"گورخواب" اصطلاحی است که همین چند روز قبل، سه‌شنبه هفتم دی ماه با خبری در روزنامه شهروند در مورد عده‌ای بی‌خانمان که شبها را در قبرهای گورستان نصرآباد به صبح می‌رسانند، در ادبیات مردم ایران متولد شد؛ و همانند بمبی فضای خبری کشور را منفجر کرد.



حسن روحانی رئیس جمهور اسلامی، این عاشق سینه چاک سیاست‌های نئولیبرالیستی به سر و صداهای اخیر بویژه نامه اصغر فرهادی کارگردان متعهد ایرانی واکنش نشان داد و ریاکارانه در نشست تخصصی "جامعه نظارت

و بازرسی دولت" صبح چهارشنبه هشتم دی ماه اظهار داشت: "من دیروز از یکی از هنرمندان نامه ای را خواندم که بسیار دردناک بود. شنیده بودیم بعضی‌ها از فقر کارتن خواب می‌شوند یا زیر پل‌ها می‌خوابند اما قبرخواب را کمتر شنیده بودیم. این هنرمند در نامه نوشته بود وقتی این موضوع را دیدم بغض در گلویم و شرمساری در سیمایم ایجاد شد. چه کسی می‌تواند در جامعه بزرگی مثل ایران با این عظمت دین و فرهنگ و عشق به خاندان رسالت ببیند عده‌ای از هم‌نوعانش آسیب اجتماعی دیده‌اند و به خاطر بی‌پناهی به قبر پناه برده‌اند. قبلاً زنده به گور می‌گفتند، اما الان طرف برای اینکه سرما را تحمل کند خودش را در گور می‌کند. این مساله برای دولت و مردم قابل تحمل نیست. برای حل چنین موضوعاتی همه باید یکپارچه شویم و از مسائل جناحی و اختلافات دست‌برداریم و مشکلات اساسی کشور را مدنظر قرار دهیم. برای حل مشکلات همه باید دست به دست هم بدهیم. دولت و ملت و همه مسئول هستیم و در برابر فساد همه ما مسئولیم. بزرگترین قدرت برای مقابله با فساد، نظارت عمومی است. برای رسیدن به رستگاری همه باید به صحنه بیاییم، باید مردم را به خیر و نیکی دعوت کنیم و جلوی منکر و فساد بایستیم"

این درحالیست که همه این زالوصفتان ابتدا گورخوابی را انکار و تکذیب کرده و برای حفظ آبروی "سیمای روحانی و الهی نظام مقدس اسلامی" منتقدین را به باد انتقاد گرفته و دشمن‌شادکن معرفی نموده‌اند. در همین رابطه بنا به گزارش روزنامه "قانون" سعید ناجی فرماندار شهریار در نشست مطبوعاتی "مسئله گورخوابی در گورستان نصرآباد را تکذیب کرد و گفت: «تعدادی کارتن‌خواب که از دسته معتادان پرخطر هستند و خانواده‌ای ندارند در گوشه کنار گورستان می‌مانند، اما به هیچ وجه در گور نمی‌خوابیدند؛ مشکل کارتن‌خواب‌ها در شهریار وجود داشته اما در حدی نبوده که بخواهد به تیتیر روزنامه‌ها و خبرگزاری‌های کشور تبدیل شود و این حاشیه‌ها را به دنبال داشته باشد. « سعید ناجی ضرب و شتم کارتن‌خواب‌ها

را نیز تکذیب کرده و ادامه داد: «پس از شنیدن خبر، حوالی ظهر به گورستان رفتیم تا خود از نزدیک آنجا را بازدید کنم که هیچ کارتن‌خوابی را در آنجا مشاهده نکردیم.»

پس از تکذیب‌های پی‌درپی فرماندار شهریار و سران ریز و درشت نظام، سرانجام شهردار باغستان محمد میرزمانی در نشست و قیاحانه می‌گوید: «کسانی که این گزارش را منتشر کرده‌اند اصل نظام را نشانه گرفته‌اند. می‌خواهند با احساسات مردم بازی کرده و با ایجاد آتش در کنار گور و تجسم جهنم در دید مردم، خواسته‌اند افکار عمومی را متشنج کنند.»

هر انسان عاقل و دانایی دانسته است که فجایع کنونی نظیر "گورخوابی" نه یک شبهه از آسمان نازل شده و نه آفریده هیاهوی دشمنان نظام سرمایه‌داری اسلامی است. این شرایط ناهنجار و مصیبت‌بار اجتماعی سالهاست در اثر سیاست‌های نئولیبرالی و اجرای دستورات بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول زاده شده و امروز جامعه ایران را به فقر، فحشاء و اعتیاد.... پرتاب کرده است. آقازاده‌ها از این سیاست‌های خانمان برانداز و غارتگرانه سودهای نجومی برده و می‌برند و مردم بی‌خانمان در گور می‌خوابند. در اثر همین سیاست‌های نئولیبرالی هر روز دسته‌ای از سرمایه‌داران برای بستن قراردادهای اقتصادی به ایران سرازیر می‌شوند. آقای حسن روحانی در ادامه سیاست‌های نئولیبرالی دولت‌های پیشین ورود سرمایه‌های خارجی به ایران را راه حل "رونق اقتصادی و نجات ملت ایران" تحلیل کرده است و اجرای قراردادهای اسارت‌آور نئولیبرالی و گشودن بازارهای ایران به سوی سرمایه‌های امپریالیستی، حذف یارانه‌ها، حذف خدمات عمومی دولتی و ممانعت از شرکت دولت در تولید و اداره کشور و توجه به حداقل رفاه عمومی را در دستور کار خود قرار داده است. این سیاستی است که اجرای آن را اتحاد حسن روحانی و رفسنجانی با احمدی‌نژاد مقدور کرده و امروز به شدت ادامه دارد. موج خصوصی‌سازی‌ها و غارت اموال عمومی مردم به حلقوم ایرانی‌های همدست امپریالیسم و شرکت‌های امپریالیستی ریخته می‌شود. دولت‌های قبلی از رفسنجانی گرفته تا احمدی‌نژاد و اکنون حسن روحانی سیاست تعدیل اقتصادی و ریاضت عمومی را اجراء کرده و همه شرایط را برای بهره‌کشی بهتر فراهم نموده‌اند. در چنین شرایطی عجیب نیست که شاهد "گورخوابی" مردم محروم و بی‌خانمان ایران در گورستان نصیرآباد باشیم. ما در آینده با موج بیشتری از این دست از مردم آسیب‌دیده و بی‌خانمان در گور روبه‌رو خواهیم بود. رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی در خلال ۳۸ سال حاکمیت سیاه و منفور خود نشان داده است هیچ راه حلی برای پاسخ به این معضلات اقتصادی ندارد، جز ادامه سخنان توخالی و غارت زحمتکش‌ان و وخیم‌ترکردن اوضاع نابسامان اجتماعی، هنر دیگری از او نمی‌تراود.

براستی از کسانی که در کاخ‌های رویایی زندگی می‌کنند و مردم ایران را فاقد آبرو و دشمن خود دانسته و آنها را مستحق زندگی در گورستان می‌بینند، انتظار دیگری جز این نمی‌رود. نطق تاریخی خمینی ریاکار هنگام ورود به ایران که گفت:

"...لاکن محمد رضا" قبرستان‌ها را آباد کرده است!" هنوز از حافظه تاریخی مردم ایران محو نگردیده است. ولی خمینی جلاد نگفت خود او و فرزندان خلفش روزی قبرستان‌ها را به محل خواب مردم تبدیل خواهند کرد. وی برای فریب مردم گفت: "دربار در زمان شاه ملت ایران را دارای ارزش انسانی نمی‌دانسته است". اما او نگفت نظام نکبت‌بارش فقط برای مؤمنین هفت رنگ ارزش زیست قائل است و نه برای اکثریت مردم زحمتکش ایران. این فرزندان راستین راه او تملک غیر قانونی و غاصبانه ثروت ایران را حق طبیعی خود دانسته همانند

صهیونیستها از نیل تا فرات را وعده الهی به خود می‌دانند و به کسی پاسخگو نیستند. جمهوری اسلامی خودی‌ها را آن دسته از مؤمنین اسلامی می‌بیند که در سرکوب مردم و حفظ نظام غارتگر مافیایی شریک است و در کاخ‌های آریامهری و دور از "هیاهوی گورخوابی" به عبادت الهی مشغول است!

گورخوابی تنها با به‌گورسپردن بربریت سرمایه‌داری نظام اسلامی و استقرار سوسیالیسم پایان می‌گیرد. جز این راهی دیگری متصور نیست.

به حزب کار ایران (توفان)، حزب طبقه کارگر ایران بپیوندید

اعتراضات موفق دانشجویان در شانزده آذر و آموزش‌های آن



شانزده آذر امسال همانند سال‌های پیش در فضای پادگانی و امنیتی، اما با موفقیت چشم‌گیری، برگزار شد. بزرگداشت این روز تاریخی، سنتی است دیرپا، یادآور مبارزه دانشجویان و کارگران ایران علیه استبداد و امپریالیسم است. آنچه ۱۶ آذر را از مناسبت‌های تاریخی دیگر برجسته می‌کند، همین پیوند و همبستگی جنبش دانشجویی با

طبقات و اقشار زحمتکش است. این اتحاد و هم‌رزی را می‌توان در بیانیه‌ها و طرح مطالبات صنفی کارگران، دانشجویان، معلمان و بازنشستگان و غیره ... به روشنی دید. جنبش دانشجویی ۱۶ آذر از بطن مبارزات ضداستعماری و استبدادستیزی برخاست و این دو جنبه منحصر به فرد، دو سوی یک وحدت‌اند. با برپایی این بزرگداشت در ۱۶ آذر و نه ۱۸ تیر، جنبش دانشجویی بار دیگر در حفظ و تداوم این سنت پای فشرد و در عین نقد دستگاه قدرت، همبستگی و پیوند خود را با ۱۶ آذر، سرآغاز همبستگی دانشجویان با طبقه کارگر، نماد مبارزه علیه استبداد و خودکامی و علیه استعمار و امپریالیسم اعلام داشت و بدین ترتیب تلاش مذبوحانه سلطنت‌طلبان را به منظور جا انداختن ۱۸ تیر ۱۳۷۸ به عنوان روز دانشجو، نقش بر آب کرد. علت ماندگاری ۱۶ آذر ۳۲ در تاریخ جنبش‌های اجتماعی ایران، سمت‌گیری جنبش دانشجویی علیه امپریالیسم و استبداد است و در عین حال مبارزه علیه استثمار، فقر و محرومیت توده‌های زحمتکش و بدین ترتیب همبستگی آنها با جنبش کارگری است. «**کانون صنفی معلمان تهران**» طی بیانیه‌ای در حمایت از بیانیه سراسری دانشجویان، در عین حال تأکید می‌کند که «۱۶ آذر ماه در حافظه تاریخی ایرانیان به عنوان روز دانشجو و نمادی از آزادی خواهی و عدالت طلبی دانشجویان ایران زمین ثبت شده است.»

این همبستگی با طبقات زحمتکش جامعه آنجا نمود پیدا می‌کند که دانشجویان در بیانیه سراسری خود که نزدیک به ۱۳ هزار دانشجو پای آن امضا گذاشتند، ابتدا نه به طرح مطالبات صنفی خود، بلکه اوضاع نابسامان مردم زحمتکش و سیاست‌های نئولیبرالی رژیم را مورد انتقاد قرار دادند. در این بیانیه چنین آمده است «...ثمره زندگی مادران و پدران ما، در نتیجه برآیند چند دهه عمل مشترک قانونگذاران و مجریان، در تکاپوی تأمین هزینه‌های سنگین حداقلی برای معاش، به یغما رفته است. بیکاری، استثمار و عدم امنیت شغلی بیداد می‌کند. بهداشت، درمان و مسکن بدل به کالاهایی گران‌بها شده‌اند که وسع خریدشان از عهده بسیاری از مردم بیرون است. ... حق فریاد و اعتراض را نیز سلب کرده‌اند و هر جا زمزمه‌ای نیز

هست، گوشي شنوای دردهای فراوان رنجبران جامعه نیست. چنین است که عدالت و آزادی، حالا دیگر، توأمان هم به محاق رفته‌اند. اعتراضات صنفی دانشجویی بایستی به مبارزات برحق کارگران، معلمان، زنان و تمام محذوفان و مطرودان اجتماع پیوند و کلیت ساختار و برنامه‌های کلان اقتصادی سیاسی را که تجاری‌سازی آموزش نیز بخشی از تبعات آن است به نقد بکشد. بدون این همراهی و پیوند، مقاومت در برابر این سیل بنیان‌برانداز که هستی دانشجوی، کارگر، معلم، زن و تمام فرودستان را تهدید می‌کند، غیرممکن می‌نماید. (تأکید از - توفان).

جنبش دانشجویی به مثابه وجدان بیدار جامعه موفقیت خود را به درستی در گروی پیوند با طبقه کارگر می‌بیند و تأکید می‌کنیم که از ۱۶ آذر ۳۲ تا به امروز علیرغم فراز و فرودهایی که این جنبش دانشجویی داشته است، هیچگاه حلقه ارتباط بین جنبش دانشجویی و طبقه کارگر ایران پاره نشده است. و همین خود نشانه کیفی تداوم این همبستگی است. روح این نزدیکی و پیوند طبقاتی در بیانیه سراسری دانشجویان آنچنان آشکار است که با استقبال تشکلات مستقل کارگری روبرو شد و بازتاب گسترده‌ای یافت. **سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه** در اعلام همبستگی و پشتیبانی از جنبش دانشجویی به اصل «اتحاد» چنین اشاره می‌کند: «... دانشجوی، کارگر، معلم و پرستار تنها با اتحاد و اعتراض می‌توانند خواسته‌های خود را فریاد زنند و به اصل تنظیم قوانین و مقررات برابر خواست عموم مردم تحقق بخشند...» سندیکای نقاشان استان البرز طی بیانیه‌ای با اشاره به «همبستگی طبقاتی» می‌آورد: «... روند و پروسه برقراری پیوند میان کارگران، معلمان و دانشجویان و ... در جهت همبستگی طبقاتی به پیش می‌رود و وظیفه همه تشکلهای مستقل کارگری است، که از این روند استقبال کرده و برای آگاهانه کردن این روند برنامه‌ریزی لازم را انجام دهند...»

همبستگی جنبش دانشجویی با زحمتکشان و طبقه کارگر ایران همانند خاریست که در چشم حاکمیت و جناح‌های وابسته به بورژوازی و امپریالیسم فرو می‌رود. و تا کنون شاهد ضربه‌زدن به بدنه این جنبش بوده‌ایم. جنبش دانشجویی باید برای آلوده نگشتن و پاکیزه‌نگاه‌داشتن خود پیوندش را با جنبش کارگری حفظ کند و آن را تعمیق بخشد. دستیابی به مطالبات دموکراتیک تنها و تنها از مسیر یک مبارزه مشترک و هماهنگ، می‌گذرد. آنجا که خواست‌های صنفی با مبارزه و رهبری سیاسی طبقه کارگر توأم گردد، به موفقیت خواهد انجامید. دشمن مشترک مبارزه مشترک می‌طلبد.

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی به دست مردم ایران

پیروزی مردم سوریه در حلب، پیروزی مردم جهان در نبرد بر ضد امپریالیسم، صهیونیسم و تروریسم جهانی است

بیانیه حزب کار ایران (توفان) پیرامون پیروزی در حلب



مردم سوریه در شهر حلب بر تروریست‌ها غالب شدند و همه بشریت متمدن از این خبر احساس غرور و شادمانی کرد. پیروزی مردم سوریه در حلب پیروزی همه انسان‌ها، به ویژه مردمان خاورمیانه است. پیروزی مردم سوریه در حلب البته پایان جنگ نیست، ولی نقطه عطفی در جنگی است که امپریالیسم و تروریسم آنرا به مردم سوریه تحمیل کردند و می‌خواستند به تمام

خاورمیانه تسری دهند. هنوز سوریه به طور کامل آزاد نشده است و تروریست‌های وارداتی به کمک "جبهه وسیع دوستان سوریه" که اتحادی از امپریالیسم، صهیونیسم و ارتجاع منطقه است، فعال بوده و به تروریست‌های وارداتی یاری می‌رساند. این تروریست‌ها اساساً اهل سوریه نیستند و از اقصی نقاط جهان به سوریه گسیل شده‌اند. حتی معلوم نیست که این عده "مسلمان" هم باشند. ریش داشتن القاء مسلمانی آنها به افکار عمومی جهان است. این عده به راحتی می‌توانند لامذهب، یهودی، مسیحی و یا دارای مذهب دیگری باشند، ولی آنچه در همه آنها یکسان است مزدوری آنهاست. این داعشیان اسلامی، شبیه لژیون‌های فرانسه هستند که از نیروهای فرانسوی و خارجی برای قتل عام مردم آفریقا و آسیا ساخته شده بودند و به توسعه نفوذ فرانسه در مستعمراتش کمک می‌کردند. این لژیون‌های استعماری فرانسوی هنوز هم فعالند و به صورت ارتش حرفه‌ای و مزدور که اجیر امپریالیسم‌اند، فعالیت دارند. داعشیون در واقع لژیون‌هایی‌اند که به دین اسلام موقتاً و یا دائماً مشرف شده‌اند.

امپریالیست‌ها دخالت در امور داخلی سوریه را توسط شرکت علنی سفرای فرانسه و آمریکا در نمایشات اعتراضی اخوان المسلمین که در آغاز فضای "بهار عربی" آزادانه حق نمایشات اعتراضی داشتند، به دست فراموشی سپرده‌اند و در مورد این دخالت آشکار سکوت مرگ اختیار می‌کنند. آنها کتمان می‌کنند که عمال خویش، جاسوسان و خبرنگاران خویش را بدون مجوز قانونی و درخواست روادید، به طور غیرقانونی از مرزهای سوریه قاچاقی به داخل سوریه اعزام می‌کردند تا گزارش‌های باب میل آنها را تهیه کرده و برای فریب و صحنه‌سازی به

افکار عمومی جهان تلقین کنند. واقعیت این است که سفرای خارجی در امور داخلی سوریه رسماً دخالت می‌کردند و سفرای بیگانه مردم سوریه را به تحریک و توسل به قهر ترغیب و تشویق می‌نمودند و زمانی که در برنامه خویش شکست خوردند تک تیراندازهای داعش را به شهرهای سوریه گسیل داشتند تا با تیراندازی به ارتش و پلیس و توزیع اسلحه به جنگ داخلی دامن زنند. آنها جاسوسان خویش در ارتش را، به فرار ترغیب کردند، در محل‌های استقرار دولت اسد بمب‌گذاری نمودند، در شهرها عملیات انتحاری برای ایجاد تزلزل و آشفتگی انجام دادند، به جان بشار اسد سوء قصد کردند، سوریه را با جار و جنجال از سازمان‌های جهانی اخراج کردند، در سفارتخانه‌های سوریه را در کشورهای تحت نفوذشان بستند، اپوزیسیون دست‌پرورده برای سوریه، در لندن و پاریس و برلین ساختند که مسئولیت اخبار جعلی را برعهده گیرند، آنها تلاش کردند با "آزادسازی" بخشی از سوریه در مرز ترکیه به عنوان "سوریه آزاد" دولتی دست‌نشانده در این منطقه "سوریه آزاد" ایجاد کنند و راه تجاوز مستقیم امپریالیسم را به دعوت "دولت آزاد" سوریه به عنوان "ارتش آزاد سوریه" به سوریه مستقل به گشایند. همه این دسیسه‌های امپریالیسم و تروریسم و فریبکاری‌های بی‌شرمانه به علت مقاومت مردم سوریه درهم شکست.

آنها کتمان می‌کنند که به مدت ۶ سال بیش از ۶۰ هزار نفر لژیون‌های مسلمان و تروریست‌های بین‌المللی را از اقصی نقاط جهان از طریق ترکیه و اردن به سوریه گسیل داشتند و در این عرصه همه دوستان سوریه یعنی همه‌ی ناتوی اروپا از جمله فرانسه، انگلستان، ایتالیا، آلمان و... به رهبری آمریکا و همدستانش ترکیه و عربستان سعودی و قطر و کویت و مصر، اردن و سایر مرتجعان عرب و حتی در این اواخر کردهای عراق و سوریه فعال بودند. آنها کتمان می‌کنند جنگ با تروریسم جهانی را به عنوان "جنگ داخلی" در سوریه جا زدند و می‌زنند. آنها کتمان می‌کنند که به مدت ۶ سال تمام سلاح‌های زمینی و هوایی و مین‌های ضد نفر و ضد بشر به تروریست‌ها داده گلوله‌های آنها و تمام سلاح‌های سبک و سنگین و تجهیزات و وسایل حمل و نقل آنها را تامین کرده و وسایل مخابراتی و اطلاعات ماهواره‌ای و اطلاعات از طریق آواکس هواپیماهای مجهز به رادار و متعلق به آلمان در اختیارشان قرار داده‌اند. امپریالیست‌ها کتمان می‌کنند که شبکه مجازی را کاملاً صحنه جولان تبلیغاتی آنها کردند و جاسوسان امپریالیست‌ها ویدئوهای این جانیان را توسط بهترین کارشناسان خویش تنظیم و پخش می‌کردند. آنها کتمان می‌کنند که تمام این مجروحان تروریست را درمان کرده، به آنها دارو رسانده و تحت پوشش خدمات پزشکی گرفته‌اند، به آنها غذا و پوشاک داده و حتی برایشان نکاح دستجمعی اسلامی جور کرده‌اند. آنها کتمان می‌کنند که این تروریست‌های بین‌المللی همه دارای شناسنامه بوده و از طریق مرزهای قابل نظارت و کنترل به داخل سوریه رفته و نام و نشان و مشخصات همه آنها برای مراجع امنیتی امپریالیستی روشن می‌باشد. آنها کتمان می‌کنند که این تروریست‌ها همه دستمزد ماهیانه می‌گیرند و حتی ۶ هزار نفر آنها از بیکاران تونس هستند که از طریق سازماندهی فرانسوی‌ها و تروریست‌های لیبی که آنها نیز با ناتو همکاری می‌کنند به سوریه اعزام شده‌اند، آنها کتمان می‌کنند که این تروریست‌های بین‌المللی در اردوگاه‌های آمریکا و ترکیه در اردن و ترکیه دوره‌های کوتاه نظامی می‌بینند و به سوریه با نقشه و حسابگری اعزام می‌شوند. آنها همه کتمان می‌کنند که این تروریست‌ها را تحت نام "سلفیست‌ها" در ممالک امپریالیستی فربه کرده و آموزش داده و به سوریه اعزام کرده‌اند و حالا خود را به کوچه علی چپ می‌زنند که گویا از وجود این همه تروریست در ممالک خود در حیرت شده‌اند. آنها کتمان می‌کنند که

برای پیشبرد کارشان در سازمان امنیت آلمان، در پلیس و در ارتش آلمان بخش‌های همکاری با سلفیست‌ها را تاسیس کرده بودند و حالا که اسرار آنها در اثر دستگیری تروریست‌ها در سوریه و شکست‌شان رو شده و اسنادش در اختیار روس‌ها، ایرانی‌ها و دولت سوریه قرار گرفته است، به یکباره دولت آلمان خواب‌نما شده و پشت سرهم **عمال نفوذی اسلام‌گرایان** را در مراجع نظامی، انتظامی و امنیتی خویش!!!؟؟؟؟ دستگیر نموده از کار بیکار می‌کند تا چنین جلوه دهد که این همکاری‌ها و جنایات بدون اطلاع دولت آلمان صورت گرفته است. آنها کتمان می‌کنند که از محل نقل و انتقال ارز و پول‌های تروریست‌ها با خبرند و می‌دانند که این ارتباطات از طریق ترکیه و عربستان سعودی و قطر صورت می‌گیرد و ماشین کنترل "سویفت" بانکی آمریکا تمایلی به بستن و تحریم این حساب‌های بانکی و جلوگیری از نقل و انتقالات پولی به تروریست‌ها ندارد. این غارتگران پنهان می‌کنند که نفت‌های دزدیده شده عراق و سوریه از طریق کردها و ترک‌ها را به بهای نازل می‌خریدند و از بنادر فرانسه وارد اروپا می‌کردند. این راهزنان پنهان می‌کنند که در نابودی میراث فرهنگی سوریه برای این که هویت ملی آنها را از بین ببرند دست داشته و اشیاء دزدی، آثار باستانی و عتیقه‌جات سوریه‌ای را با بهای مناسب می‌خریدند تا داعش را نیز از این طرق تقویت نمایند. این راهزنان کتمان می‌کنند که...

ولی پیروزی مردم سوریه در حلب شکست دروغ‌گوها و جاعلان اخبار جنگی نیز بود. شکست در حلب چشم بسیاری از مردم جهان را گشود که مطبوعات غرب همه دروغگو هستند که با بی‌وجدانی خون‌ریزی امپریالیست‌ها و دست تروریست‌های آنها در استفاده از گاز شیمیایی و یا عملیات بمب‌گذاری برای کشتن مردم عادی را باز می‌گذاشتند و می‌گذارند. آنها حتی شورای امنیت سازمان ملل و شخص بان‌کی‌مون گماشته کره‌ای تبار آمریکائی را به خدمت گرفتند. ولی بازهم باختند و بازهم خواهند باخت. **خاورمیانه برای اینکه روی آسایش به‌بیند باید دست امپریالیسم و صهیونیسم را از منطقه کوتاه کند.** آنوقت باید با رژیم‌های ارتجاعی حاکم در منطقه تعیین تکلیف کرد که آنها به عهده خلق‌های خود این کشورها بدون دخالت مزورانه خارجی است. تجربه حلب باید تجربه آموزنده‌ای برای مبارزه مردم ایران باشد تا مرز روشنی با دوستان و دشمنان ایران داشته باشند.

دست امپریالیست‌های غرب به سرکردگی آمریکا از سوریه کوتاه باد!

حزب کار ایران (توفان)

سه‌شنبه ۳۰ آذر ۱۳۹۵

www.toufan.org

امپریالیسم آمریکا تروریست، جاسوس، ناقض حقوق اساسی انسانها و دشمن شماره یک بشریت است

گزارشی از ایران (بخش نخست)

"سرکوب اعتراضات مردم، تجارت و دلالتی، اختلاس و دزدی و گسترش فقر و خرافات".....

گزارشی را که ملاحظه می‌فرمائید مربوط به رفیقی است که از ایران به دفتر حزب ارسال کرده است. گزارش همه جانبه‌ای که از دل واقعیت‌های ایران برخاسته و معضلات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی میلیون‌ها زحمتکش را با زبانی ساده و ملموس به رشته تحریر در آورده و به افشای کار بدستان مافیای حاکم



پرداخته است. ما این گزارش جالب و خواندنی را در دو نوبت به چاپ می‌رسانیم به این امید که برای خوانندگان عزیز توفان الکترونیکی مفید واقع گردد.

هئیت تحریریه

آذر 1395

تبلیغات

در بدو ورود به ایران و گذر از خیابان‌ها، معابر و اماکن مختلف اولین چیزی که بی‌اندازه به چشم می‌خورد و قابل توجه است، تبلیغات وسیعی است که در تمام زوایای شهر و یا بهتر بگویم در تمام کشور قابل رؤیت است و سمعی و بصری چشم و گوش را پر می‌کند.

بر در و دیوار خیابان‌ها، مترو، اتوبوس، قطار، معابر عمومی، سردر مساجد و ساختمان‌های دولتی و خلاصه همه جا پر از شعار، نقل قول‌ها و عکس شهدا و یا صدای قرائت قرآن، مصیبت و روضه خوانی است و شاید بدون آنکه بخواهی باید آن‌ها را بخوانی، ببینی و بشنوی و در خانه نیز اگر امکان ماهواره نداشته باشی از طریق رادیو و تلویزیون تغذیه شوی. و بعد با کمی کنجکاوی متوجه می‌شوی که چه سازمان‌ها و دستگاه‌های عریض و طویلی پشت این جریان قرارداد و چه بودجه‌های سنگینی در این راه خرج می‌شود. برنامه‌ها و کتاب‌های آموزشی در مدرسه‌ها بیش از اندازه جنبه‌های مذهبی و تبلیغاتی به خود گرفته است در دوران دبستان ساعت‌های درسی قرائت قرآن و تعلیمات دینی بیشترین وقت‌ها را (ساعت‌های درسی) به خود اختصاص داده است. امامزاده‌سازی، مسجدسازی و ساختن نمازخانه در تمام مکان‌های عمومی، مدارس، اداره جات و کارخانه‌ها و غیره به چشم می‌خورد. مسلم است که

در مراسم ماه محرم، ماه صفر و ماه رمضان حجم این تبلیغات ده‌ها برابر بیشتر می‌شود و شهرداری‌ها موظف‌اند با بودجه‌های زیاد به این تبلیغات رنگ و روی تازه بدهند. به طور مثال در مراسم محرم در تهران، می‌گفتند هر کسی که در خیابان چادری برای خیرات چای بزند می‌تواند پانصد هزار تومان از شهرداری محل کمک بگیرد. امسال در مراسم اربعین بیش از دو میلیون و پانصد هزار نفر از مرزهای ایران پیاده راهی کربلا شدند. ارازل و اوباش بسیجی مأموریت داشتند که با تبلیغات و کمک‌های گرفته شده، محله‌های خود را برای این مراسم بسیج کنند. در مسیر راه تا مرز و تا کربلا چادرها و کاروانسراهای زیادی با مخارج دولت برپا بود و تمام زائران از نظر خواب، غذا و بهداشت به وسیله بنیادها و سازمان‌های دولتی تأمین می‌شدند و مسلماً برای بسیج شیعه‌های عراقی، لبنانی، پاکستانی، افغانی و دیگر کشورها نیز سرمایه‌گذاری‌های سنگینی صورت گرفته بود. علاوه بر این هزینه‌ها، بودجه تعمیرات و نوسازی و گسترش حرم‌های "متبرکه" را باید افزود که مخارج بسیار عظیمی است که مرتب و به شکل سازمان یافته‌ای انجام می‌شود.

دست‌های باز هواداران رژیم

عوامل و هواداران رژیم و بسیجی‌ها به گونه‌ای حساب شده و گسترده در تمام زمینه‌ها، دست هایشان باز است و از امکانات و پشتیبانی وسیعی برخوردارند. در اداره‌های دولتی، بانک‌ها و استخدام‌های سازمان‌ها و مؤسسات دولتی و نیمه دولتی فقط از راه توصیه و یا وابستگی به یک نهاد اسلامی می‌توان برگزیده و مشغول به کار شد. این عده پیوسته با کمک‌های مالی و یا گرفتن وام و خرید ملک و خانه از طرف ارگان‌ها پشتیبانی می‌شوند و در خلاف کاری‌ها و اختلاس‌ها دستشان باز است و اگر کسی با آن‌ها در بیفتد با درست کردن پاپوش و پرونده سازی مشکلات عدیده‌ای برایش فراهم می‌کنند.

سرکوب

در زمینه سرکوب اعتراض‌های مردمی و یا نیروهای غیرخودی هیچ رحم و مروتی در کار نیست علاوه بر سازمان‌های اطلاعاتی رسمی و غیر رسمی و نیروهای انتظامی و نظامی، کمافی‌السابق اراذل و اوباش بسیجی همچنان یکی از مهمترین ابزار سرکوب می‌باشند. در تمام گوشه و کنار شهرها و دهات، در ادارت، کارخانه‌ها، مدرسه‌ها و محله‌های مختلف پایگاه‌های بسیج وجود دارد که اکثر آن‌ها با اسلحه و مهمات نیز تغذیه شده‌اند و زنجیره‌ای به یکدیگر ارتباط دارند. بطور مثال اگر در محله‌ای از تهران اعتراضی رخ دهد نیروهای بسیجی اطراف فوری خبردار شده و در کمترین فاصله زمانی حتی قبل از نیروهای ضدشورش و پلیس در آنجا حاضر خواهند بود و سعی می‌کنند فوری آنرا سرکوب کنند. بر اثر نارضایتی عمومی و شرائط سخت زندگی امروز دیگر فحش، اعتراض‌های فردی و یا متلک و جک برای سیاست‌های مسئولین امری عادی است و رژیم با این مسائل خود را درگیر نمی‌کند اما اگر بدانند انجمن و یا فرد و اشخاصی توان سازماندهی دارند، بلافاصله آن را از جلوی پای خود برمی‌دارند و حتی نابود می‌کنند و بدین ترتیب نشان می‌دهند که چقدر از تشکیلات منسجم می‌ترسند.

تجارت و دلالتی کافی‌السابق شکل غالب سیستم اقتصادی در ایران است، با وجود اینکه مرتب از اقتصاد مقاومتی صحبت می‌شود و تمام روزنامه‌ها، و رسانه‌ها مرتب در این مورد سخن‌پراکنی می‌کنند، ولی بازار ایران مملو از اشیاء و جنس‌های خارجی، بخصوص اجناس چینی، هندی، تایلندی، ویتنامی و غیره است. از اتومبیل، پارچه و پوشاک، لوازم خانگی و قطعات صنعتی و حتی بعضاً نیز با مارک‌های تقلبی به حد وفور یافت می‌شود که عمده‌تاً سر نخ آن در دست سپاه و عوامل بالای رژیم است. با وجود پتانسیل قوی علمی و صنعتی هیچگونه پشتیبانی از صنایع داخلی صورت نمی‌گیرد و اگر یک شرکت ایرانی نوآوری کند و کالایی را به بازار عرضه کند، بلافاصله چنانچه سوددهی بالایی داشته باشد، دست‌های غیبی بعد از مدتی نمونه چینی و یا هندی آن را با قیمتی مناسب‌تر و بعضی مواقع حتی با همان مارک وارد بازار می‌کنند و شرکت و یا کارخانه مربوطه را به ورطه ورشکستگی سوق می‌دهند. کارخانه‌های صنعتی‌ای هستند که ابزار و ماشین‌آلات و مواد خام خود و ملک خود را می‌فروشند و پول آن را در بانک سپرده‌گذاری می‌کنند. یکی از این صاحبان کارخانه به دوستی گفته بود: با فروش کارخانه و سالن‌ها و ملک کارخانه‌ام بیش از ۳۰ میلیارد تومان پول دارم و اگر آنرا به شکل سپرده به بانک بدهم با بهره ۲۰٪ ماهی پانصد میلیون تومان سود خواهم گرفت، بدون دردسر و مشکلات تولید.

به همین جهت بسیاری از سرمایه‌دارهای خرد و کلان به جای سرمایه‌گذاری در تولید، پول‌ها را در بانک‌ها گذاشته‌اند که این بانک‌ها خودشان عمده‌تاً در کار تجارت و دلالتی هستند. در کنار این دلال‌های قانونی، باندها و رقبای قاچاقچی نیز وارد بازار شده‌اند و به طرق مختلف از مرزهای کشور اجناس خارجی قاچاق را وارد کشور می‌کنند و مشکل بزرگی برای دولت و رقبای قانونی خود نیز ایجاد کرده‌اند.

کشاورزی نیز وضعی بهتر از صنعت ندارد. واردات مواد غذایی نیز امروز یکی دیگر از راه‌های پردرآمد سردمداران رژیم شده است. دهات رفته رفته از سکنه خالی می‌شوند و بسیاری از دهات که در نزدیکی شهرها قرار دارند به حومه این شهرها تبدیل شده‌اند و نیمی از ساکنین‌شان از نظر شغلی در رابطه با شهرها هستند. طبق آمار خود دولت در حال حاضر فقط ۲۲٪ جمعیت در دهات ساکن هستند. هجوم مردم ده بخصوص جوانان ده به شهرها همه جا قابل رؤیت است. در تهران و شهرهای بزرگ گروه گروه این جوانان را می‌بینی که بر سر چهارراهی و یا میدانی نشسته‌اند و با زبان محلی خود با هم گفتگو می‌کنند و منتظر هستند که کسی آن‌ها را برای کاری مثلاً اسباب‌کشی و غیره ببرد و به آن‌ها مزدی بدهد و خیلی از جوان‌ها را می‌بینی که ملک و زمین خود را در ده فروخته‌اند و با خرید یک وانت بار و یا سواری کوچکی در شهر مشغول بارکشی و یا مسافرکشی هستند. دولت هیچ‌گونه برنامه‌ای برای کشاورزان ندارد و مسأله کمبود آب که خود مسأله‌ای بسیار جدی است بسیاری از مناطق کشاورزی را به نابودی کشانده است. حفر چاه‌های عمیق در این زمین‌های کشاورزی برای تأمین آب شهرک‌های ساخته شده در اطراف شهرها، خود نیز دلیل دیگری برای ازبین‌رفتن آب‌های زیرزمینی و خشک شدن قنات‌ها، رودخانه‌ها و چاه‌های کشاورزان شده است.

در اطراف شهرهای بزرگ بخصوص تهران، دهات بی‌تولید، تبدیل به تفریح‌گاه جوانان و مردم شهر شده که از دود و کثافت و سر و صدا برای چند ساعتی فرار کرده و به آنجا پناه

می‌برند و در هزاران هزار قهوه‌خانه و غلیان‌خانه‌هایی که در این دهات بوجود آمده و در بعضی از آن‌ها نیز مواد مخدر رایج گردیده خود را مشغول می‌کنند و بدین ترتیب گسترش اعتیاد جوانان و فروش مواد مخدر نیز سیر صعودی به خود گرفته است.

تاجری برایم تعریف می‌کرد که امروز همه چیز در دست سپاه است و آن‌ها به تمام تجارت و صنعت کشور نظارت دارند. در وزارت اقتصاد که برای واردات و صادرات باید مجوز صادر کند، سپاه نظارت کامل دارد و اگر بطور مثال من تقاضای ورود جنسی را بکنم، آن‌ها بررسی می‌کنند و اگر سوددهی خوبی داشته باشد به من اجازه ورود آن را نمی‌دهند و ورود آن را خودشان و یا عوامل خودشان به عهده می‌گیرند و از رقابت آزاد در این زمینه هیچ‌گونه اثری نیست. /د/مه در شماره بعد

انقلاب کبیر اکبر ناقوس مرگ دنیای سرمایه‌داری و تولد دنیای نوین بود

ریاکاری حاکمان در مورد ترور در آنکارا و

برلین

برگرفته از نشریه اینترنتی

کار آینده برای وحدت و احیای حزب مارکسیست لنینیست آلمان

www.arbeit-zukunft.de

گوئتر آکرمن 21 دسامبر 2016

یکم: ترور در آنکارا

روز ۱۹ دسامبر، ۲۰۱۶، یک روز پیش از نشست وزاری خارجه ترکیه، روسیه و ایران، ضارب با شعارهای اسلامی، آندره کارلوف، سفیر روسیه در ترکیه را به قتل رساند. طبق اظهارات رسمی شهردار آنکارا، ملیح گوکچک، ضارب، عضو گروه ضدترور در پایتخت ترکیه بود. بررسی مدرک



شناسایی ضارب حاکی از آن است که وی مرت آلتینتاس نام داشته و عضو گروه ضد شورش آنکار بوده است. ترور یک روز پیش از پرواز وزرای امور خارجه (ملوت کاووساقلو) و وزیر دفاع ترکیه (فیکری ایزیک) به مسکو، به منظور مذاکرات صلح در سوریه با مقامات ایران و روسیه صورت گرفت [۱]

پرزیدنت پوتین این قتل را یک عمل تحریک‌آمیز نامید. من هم در این مورد با او هم‌نظر هستم. من فکر می‌کنم این یک موضوع بسیار خطرناک است و به این نکته اشاره می‌کنم که از زمان آغاز حملات تروریستی در سوریه، مقامات امریکایی تنها زمانی در صحنه ظاهر گشتند که اوضاع سوریه کمی آرامش یافته بود. [۲]

حال زمانی که نشانه‌ها حاکی از نزدیکی در مورد مسئله سوریه، بین ایران، ترکیه و روسیه، دارند، به یک‌باره ماجرای قتل سفیر روسیه، چون سفارشی از پیش، نازل گشت. چه کسی علاقمند به شکست مذاکرات ترکیه، روسیه و ایران است؟ ترک‌ها؟ احتمالاً خیر! کردها، بی‌تردید نه، چرا که آنها از ضربه روس‌ها به باندهای اسلامی نیز سود می‌برند. تنها امریکا می‌تواند علاقمند به ناکام ماندن مذاکرات باشد. اضافه بر این، تاکنون این امریکایی‌ها بودند که هر بار که ابتکار عملی به منظور پایان بخشیدن به جنگ در سوریه در شرف انجام بود، آنها مانع ایجاد کردند. و در نهایت هم می‌بینیم که قاتل یک پلیس یگان ویژه ضد ترور بوده است.

آیا من اشتباه می‌کنم؟ مگر این امریکا و دیگر کشورهای غربی نبوده‌اند که یگان‌های ویژه را آموزش داده‌اند؟ من تردیدی در این ندارم که نه تنها پلیس ضدشورش، مرت آلتینتاس، گلوله را شلیک کرد، بلکه او باما و سیا هم ماشه را کشیدند. حقیقت را تنها قاتل می‌توانست بازگو کند، که او نیز اکنون مرده است. ضارب او یکی از همکارانش بود. چه خوب و مناسب! مرده‌ها حرف نمی‌زنند!

دوم: ترور در برلین

آیا این یک ترور جهادپست‌های اسلامی بوده است یا نه، هنوز مشخص نیست. اما نشانه‌های بسیاری حاکی از اقدام تروریستی اسلامی است. نه تنها مقامات برلین که در آن بازار کریسمس بود، در بهت و حیرت بسر می‌برند، بلکه مسئول هر ده کوره‌ای هم، سعی می‌کند از مسئله برلین سود ببرد. کانال تلویزیون WDR و د-ار گزارشی از "بازار کریسمس دویسبورگ" پخش کرد، که در آن پلیس‌های مجهز با مسلسل قصد ایجاد ترس و وحشت برای راننده تروریست کامیون، دیده می‌شدند. آیا براسی این پلیس‌ها قصد دارند، اگر این تروریست آنجا حضور پیدا کرد، در میان جمعیت با مسلسل‌های خود بروند و شروع به شلیک کردن کنند؟ از قرار اینطور است. وگرنه برای چه آن را با خود حمل می‌کنند؟ یا می‌بینیم که شهردار "دویسبورگ"، سورن لینک، عمداً با این قصد در بازار کریسمس آنجا ظاهر می‌شود تا نشان بدهد چقدر از حادثه برلین متأثر است.

گمان می‌کنم که ما را دست انداخته‌اند!

در تلویزیون دولتی همه حضور بهم رساندند و ظاهر شدند، از مقامات بالا تا پایین! و همه اظهار تاسف و اندوه و شوک و همدردی با خانواده قربانیان ترور و کشور آلمان داشتند.

مرکل گفت: "ما در سوگ کشته شدگان

فدریکا موگرینی مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا در توتیر خود نوشت: "اخبار تکان‌دهنده برلین. ضربه دیگری بر پیکر اروپا..."

سخن کوتاه کنم. یک سری ریاکاری!!!

اما از همه خارج از محدوده تر وزیر داخله زارلند و رئیس وزرای داخله، کلاوس بولیون، حرف زد، در واقع هذیان گفت. وی موقعیت فعلی را "وضعیت جنگی" نامید! آیا این بدین معناست که اکنون ارتش آلمان براه افتاده و رژه می‌رود؟ خوب: کجا؟ نخست وزیر زارلند، آننه گرت کارمپ-کارن باور، هم باید هم‌منظر باشد، چرا که او را وادار به سکوت نکرد! همه کسانی که اظهار اندوه و غم و نگرانی می‌کنند، می‌دانند، که دروغ می‌گویند، آنها ترورهای چون ترور برلین را به جان می‌خرند. در سوریه به جهادپست‌های اسلامی پول و اسلحه می‌دهند و به ما می‌گویند که آنها مبارزان راه آزادی هستند، که به دست روس‌ها و سربازان اسد به قتل می‌رسند. اما نمی‌گویند که همین مبارزان آزادی در سوریه کسانی را که اعتقادات دینی دیگر چون مسیحیان، دروزیان، علویان، شیعیان و حتی مسلمانان سنی که بنیادگرا نیستند را به طرز فجیعی و با اجازه دولت‌های کشورهای عضو ناتو، از جمله دولت آلمان، به قتل می‌رسانند. همان‌هایی که در رسانه‌ها، رادیوها و تلویزیون‌ها، مبارزان راه آزادی نامیده می‌شوند! یک مسئله دیگر: بعد از ترور برلین، قتل و ترور در آنکار دیگر جزو سر تیر اخبار

مهم قرار ندارد، چه جالب! این در حالی است که می‌بایستی کشتار و قتل‌عام در سوریه هر چه زودتر پایان گیرد.

نه تنها بخاطر خلق سوریه! بلکه خطر آتش این جنگ، می‌تواند صلح جهانی را تهدید کند. اما از قرار امریکا و کشورهای غربی در کورس جنگ بسر می‌برند. ما باید صدای فریاد اعتراض‌مان را بلند کنیم. ما باید به جنگ‌طلبان بگوییم "پوزه‌های جنگ‌طلبانه‌تان را ببندید!" ما مردم عادی جنگ نمی‌خواهیم، نه علیه روسیه و نه علیه هیچ کجای دیگر! حتی اگر آقای وزیر، بولیون، "شرایط جنگی" اعلام کند. ما می‌خواهیم زنده بمانیم. ما و فرزندانمان و نوه‌هایمان!

دیگر حوصله دروغ‌ها و حرف‌های بی‌سروته این حضرات را ندارم. این‌ها خود بنیان‌گذاران تروریسم هستند.

حالم از این همه ریاکاری و ضدبشری‌بودن بهم می‌خورد.

**تجاوزگران استعمارگر، باید خاک عراق، افغانستان، لیبی، سوریه و
یمن را بی قید و شرط ترک کنند. صهیونیسم دشمن بشریت و قاتل
ملت فلسطین است**

آسیای وحشی و غرب متمدن (۲)

امیر مهدی بدیع، ثابت می‌کند که مابین حقایق تاریخی و اظهارات مورخین در سه قرن اخیر دیوار ضخیمی کشیده شده است بطوری که تصویر مضحکی از ایرانیان باستان در نظر اروپائیان جلوه‌گر می‌شود. من باب مثال یادآوری می‌کند که هفت سال پس از شکست میکال، آیشیلوس، سربازان خشایارشا را چنین معرفی می‌کند: “کمانداران مست پیروزی و سوارانی که دیدن آنها هراسناک است و در مبارزه برای اجرای تصمیمی که از صمیم قلب اتخاذ کرده‌اند، وحشتناک هستند” همین سربازان را یک نویسنده فرانسوی پس از ۲۵ قرن “یک مشت آسیائی‌هایی که زیر تازیانه کمرخم‌کرده‌اند” می‌نامد (ص. ۱۳ و ۱۴). وظیفه دشواری که امیر مهدی بدیع بعهدہ گرفته است، شناسائی ایرانیان طبق اسناد تاریخی و در وهله اول اسناد خود یونانیان است. مولف می‌پرسد که اگر کاخ‌های اکباتانه و شوش پرورشگاه جنایت و فساد بوده است و اگر دربار اخلاف خشایارشا مرکز “دسیسه، قتل و بند و بست‌های نابکارانه وزیران و خواجه‌ها” بوده است پس چگونه عده زیادی از نامداران یونانی که نمایندگان برجسته فرهنگ یونان به شمار می‌روند، باین کاخ‌ها پناه می‌بردند و ایرانیان از آنها پذیرائی می‌کردند. صورت مفصلی از این رجال یونانی را مولف اسم می‌برد. از آن جمله: “تمیستوکلس فاتح سالامیس و گزنفون شاگرد سقراط و الیبیاد را، اگر در آن دوران تمدن ایران برتر از تمدن یونان نبوده است اقلاً هم طراز که بوده است والا چگونه می‌توان تحلیل کرد که شکوه و رونق یونان نه در دورانی بود که یونانیان در جنگ با ایران فاتح شدند یعنی در آغاز قرن پنجم قبل از میلاد، بلکه پس از سال ۴۹ ق م یعنی ایامی که روابط مابین شوش و آتن عادی شد و صلح سی ساله مابین آتن و اسپارت برقرار گردید و دور پریکلس شروع شد.”

اصولاً مولف معتقد است که نبردهای ماراتن و سالامیس در تاریخ یونان دارای آن اهمیتی که مورخین ازمنه بعد به آن نسبت می‌دهند، نبوده است. این گونه مورخین که برجسته‌ترین آنها Bossuet است Discours sur L histoire universelle می‌کوشد حتی ایلیاد هُمِر را به نفع نظریه خود تفسیر کند. به نظر او هُمِر مدح‌نامه پیروزی یونانیان را بر آسیا سروده است و اگر فرزندان هلن این شاهکار را دوست داشته‌اند باین علت بوده است که از آسیائی‌ها تنفر داشته‌اند.

امیر مهدی بدیع (ص. ۲۸ تا ۳۵) به تحلیل این اثر می‌پردازد و بطلان این ادعا را ثابت می‌کند. به‌منظور نشان‌دادن قیافه حقیقی ایرانیان، مولف از آثار تاریخ‌نویسانی که مسلماً فریفته فرهنگ کشور خود بوده‌اند و نماینده فرهنگ هلنی به شمار می‌روند کمک می‌طلبد. آثار گزنفون و افلاطون و تاریخ اسکندر را زیر ذره‌بین پژوهش می‌گیرد. نخستین آنها، ایراد می‌گیرد که ایرانیان راحت‌طلب هستند و این خصیصه را چنین بیان می‌کند: “خوابیدن روی بالش های نرم را کافی نمی‌دانند، پایه‌های تخت خود را روی قالی می‌گذارند که فشار زمین را احساس نکنند... در زمستان نه فقط سر و تن و پاهای خود را می‌پوشانند، بلکه دست‌های خود را نیز با دست‌کش و پوست گرم می‌کنند. در تابستان سایه درختان رضایت خاطر آنها را فراهم نمی‌کند، سایه‌بان‌های مصنوعی برای خود می‌سازند. معه‌ذا اقرار دارد که تا چه حد ایرانیان سر سفره آداب را مراعات می‌کنند و بر نفس خود مسلط‌اند.” امیر مهدی بدیع این توصیف را با

هرج و مرجی که در “ضیافت” افلاطون توصیف می‌شود مقایسه می‌کند و از آن نتیجه می‌گیرد. اگر در واقع ایرانیان در قرنی که جنگ‌های ایران و یونان رخ می‌داد در نظر یونان “باربار” یعنی وحشی و بی تمدن بودند، شگفت آور است که آدمی مانند گزنفون که سال‌ها در ایران زندگی کرده و ناظر آداب و رسوم ایرانیان بوده است، قهرمان کتاب خود را درباره تعلیم و تربیت- بفرض اینکه کوروپدی جنبه تاریخی نداشته و فقط به قصد تهذیب اخلاق یونانیان تحریر شده باشد- در کسوت یک شاهزاده ایرانی مجسم می‌کند. مولف در صفحات ۴۳-۴۸ از روی اثر گزنفون به تشریح مفصل قوانین تربیتی ایران باستان می‌پردازد.

در آثار افلاطون وقتی در محفل سقراط از آمال و آرزوهای الکیبیاد سخن به میان می‌آید- الکیبیادی که خیال ریاست بر آتنی‌ها را در سر می‌پروراند- بانی فلسفه یونان مزایا و محاسن ایرانیان و طرز تربیت آنها را به رخ نوچه خود می‌کشد (ص. ۵۲) بقول امیر مهدی بدیع همه جا این نکته تکرار می‌شود: “ما نمی‌توانیم از لحاظ تجمل با ایرانیان رقابت کنیم، بکوشیم که از لحاظ فضل و دانش بر آنها برتری جوئیم” آیا می‌توان باور کرد که حکمائی مانند سقراط و افلاطون که این مکالمه را نقل می‌کنند سران یک ملت وحشی را نمونه و سرمشق شاگرد محبوب خود قرار می‌دهند.

بنیم سه سردار بزرگ یونان، تمیستوکلس آتنی فاتح سالامیس و پوزانیاس اسپارتی فاتح پلاته و اسکندر مقدونی جهانگشا چگونه به تمدن دوره هخامنشی نگریسته‌اند. دو نفر اولی به روایت توکیدیدس یکی از بانیان فن تاریخ‌نویسی “برجسته‌ترین مردان دوره خود” بشمار می‌رفته‌اند.

اگر به قول پلوتارک اعتماد کنیم تمیستوکلس در کجاوه زنانه به ایران فرار کرده است. ارتخستر او را پذیرفت و پس از آنکه سردار زبان ایرانیان را آموخت فرصت یافت با شخص شاه مطالب خود را به میان بگذارد. ارتخستر به پناهنده یونانی محبت کرد و سه شهر را برای تامین مخارج زندگیش در اختیار وی گذاشت (ص. ۵۸) ممکن است که این تفصیلات افسانه‌ای بیش نباشد اما در اینجا جنبه انسانی جلب توجه می‌کند. ارتخستر ذوق می‌کرد از اینکه تمیستوکلس را در اختیار دارد. اما مبانی اخلاقی به او اجازه نمی‌دهد که انتقام فاتح سالامیس را از تمیستوکلس در بدر و فراری بگیرد. این اقلا استنباطی است که از مندرجات نوشته‌های مورخین یونانی و رومی می‌شود کرد. این همت و بلندی نظر را مولف با رفتار رومی‌ها نسبت به شاه مقدونی در سال ۱۶۸ ق م مقایسه می‌کند (ص. ۶۱).

درباره پوزانیاس اسپارتی کافی است گفته شود که وی لباس ایرانی بر تن می‌کرد، ملتزمین رکاب او (مادی) مدی و مصری بودند و سفره ایرانی می‌چید و آرزو داشت دختر خشاریارشا را به زنی بگیرد و داماد شاه شود و اسپارت و تمام یونان را ملحق به شاهنشاهی ایران سازد (۶۷) نامه‌ای که به روایت توکیدیدس سردار اسپارتی توسط اسرای ایرانی برای شاه فرستاده است تاریخ سال ۴۷۸ را دارد یعنی دو سال پس از شکست ایران، در زمانی که قدرت ایران اقلا در یونان با قدرت و نفوذش قبل از جنگ دو کشور قابل مقایسه نبوده است. در باره فاتح مقدونی، امیر مهدی بدیع به تفصیل جلال و جبروتی را که اروپائی‌ان برای او قائل هستند شرح می‌دهد و در عین حال از ارتاویرافنامه شاهد می‌آورد که در آن گفته می‌شود: “گجستک اسکندر قوانین را زیر پا گذاشت و ظلم و جور و غارت‌گری را در ایران باب کرد، همان اسکندری که در نتیجه بدمستی و عیاشی در ۳۲ سالگی جام شراب در دست درهم شکست و جان سپرد”. اگر خواهی نخواهی مورخین اروپائی از جنایات و مفاسد اسکندر سخن به میان آورند

معایب او را به جوانی و میل مفرطش به می‌گساری می‌بخشند و اگر این عذرها هم بی‌نتیجه می‌ماند آنوقت باید “فرمانفرمائی آسیا” و “اخلاق آسیائی” جور بکشد. داستان آتش‌زدن شهر پارسه برای ایرانیان حدیث کهنه‌ایست. نکته جالب اینست که جهان‌گشائی اسکندر نه فقط به دولت هخامنشی خاتمه داد، بلکه شهرهای یونان را هم به جان یکدیگر انداخت، مولف بر اساس تحلیل تاریخ زندگی اسکندر و سرکارآمدن او تمام فساد را که در یونان رواج داشته است برملا می‌سازد. داستان قتل فیلیپ مقدونی هنوز مورد بحث مورخین است. عجیب است که ایرانشناسی مانند گیرشمان، هم معتقد است که ایرانیان در این قتل دست داشته‌اند، در صورتی که در هیچ یک از آثار تاریخی یونان اشاره نشده است که مامورین هخامنشی موجبات قتل یک رجل سیاسی یونانی را فراهم کرده باشند (ص. ۹۶-۹۷) معه‌ذا همین اسکندر مردم ایران را باربار نمی‌دانست والا دستور نمی‌داد که ده هزار سرباز یونانی با ده هزار دختر ایرانی ازدواج کنند تا شالوده یک دولت واحد در جهان ریخته شود.

مولف در فصل آخر کتاب (ص. ۹۹-۱۱۵) به یک نکته اساسی اشاره می‌کند: “در نظر مورخین و نویسندگان یونانی و روسی مانند گزنفون، افلاطون، آیشیلوس، هروdot، توکیدیدوس و استرابون ایرانیان در وهله اول رقیب یونانیان و دشمنشان بودند. یونانیان ایرانی را خارجی می‌دانستند، بدون اینکه مخالفت دو ملت تفوق فکری و اخلاقی و فرهنگی گروهی بر گروه دیگر را در برداشته باشد”. اما از قرن هفدهم به بعد فلاسفه و علمای اروپا با تحقیقات هدف دار خود راه را برای مبلغین مسیحی، ماجراجویان، بازرگانان، مسافرین، سیاستمداران و جاسوسان هموار کرده‌اند.

از همین زمان است که کینه توزی نسبت به شرق آغاز می‌شود. در همین دوران مونتسکیو در “روح‌القوانین” می‌نویسد: “در تمام تاریخ کشورهای (شرق) یک نشانه هم که نمودار فکر آزاد باشد، نیست”. حتی دارمستتر مترجم اوستا که در افکار زرتشت به بعضی نکات فلسفه افلاطون برمی‌خورد، ابداً به فکرش نمی‌رسد که شاید شاگرد سقراط از حکمت شرق متأثر شده باشد. کار بجائی رسیده است که حتی در سال ۱۹۴۳ هم وقتی کتابی در باره ایران باستان در فرانسه انتشار می‌یابد، مولف آن کوشاست از ارزش هنری تخت جمشید بکاهد و سازندگان آنرا هوسبازان بلند پرواز به نامد.

از مندرجات فصل آخر کتاب امیر مهدی بدیع استنباط می‌شود که خصومت و کینه‌توزی نسبت به ایران و شرق در آثار علمای اروپا همزمان است با توسعه صنعت و اقتصاد در اروپا و آمریکا و گشودن بازارهای کشورهای ماورای بحار و صدور سرمایه که بالاخره در قرن نوزدهم و بیستم به استعمار کشورهای آسیا و آفریقا منتهی می‌شود.

اکنون که ملت های شرق یکی پس از دیگری از یوغ بندگی غرب شانه خالی می‌کنند، انتشار کتابی توسط یک دانشمند ایرانی که پایه‌های این طرز تفکر را متزلزل می‌سازد امری است طبیعی و جبری و به نظرم شایسته است علاقمندان به فرهنگ ایران موجبات ترجمه و انتشار این کتاب را نه فقط به زبان فارسی بلکه به زبان‌های انگلیسی، روسی، آلمانی، اسپانیولی و ایتالیائی فراهم آورند.

بزرگ علوی، برلین - ۱۵ شهریور ماه ۱۳۴۲. ادامه دارد

ماهیت انجمن حجتیه

اثرزنده یاد پیروز دوانی

به مناسبت هجدهمین سالگرد ترور او (۲)

علی اکبر پرورش نیز از اعضای بانفوذ انجمن حجتیه است و مجری بسیار خوب سیاست‌های این انجمن در همه ارگان‌ها و نهادهایی بوده که نقش داشته است. هیئت مؤتلفه اسلامی در شرایط کنونی به دنبال صحنه‌آرایی هستند که در آینده حتی علیه ولی فقیه کنونی و به منظور جانشین‌ساختن وی با رهبری از میان روحانیون



وابسته‌تر و مطیع‌تر به خود سازمان داده شود. پیشنهادهای هیئت مؤتلفه برای اعلام حکومت عدل اسلامی به جای جمهوری اسلامی، لغو جمهوریت، لغو قانون اساسی، ایجاد سیستم خلافتی در کشور در این راستا قرار دارد تا به جامعه آرمانی «بازار انگل پرور» نزدیکتر شوند. از جمله عناصر اصلی گروه‌بندی‌های انجمن حجتیه، برادران لاریجانی هستند که خواهرزاده‌های جوادی آملی می‌باشند و در دستگاه‌های جاسوسی غرب چهره‌هایی قابل اعتماد و عواملی مؤثر و شناخته شده‌اند. محمد جواد اردشیر لاریجانی با حمایت مؤتلفه اسلامی و روحانیت مبارز به مجلس راه یافته است و وظیفه دارد تا از این سو برای دولت انگلستان پیغام و اطلاعات ببرد و پیغام آورد و علی لاریجانی نیز با حمایت و یاری حجتیه به شورای تشخیص مصلحت و ریاست صدا و سیما رسیده است تا در خدمت منافع «بازار-مرتجعین مذهبی» هر آن چه از دستش برمی‌آید انجام دهد. همچنین بسیاری از فرماندهان بالای سپاه و بسیج و نیروهای انتظامی و قوای ارتش به ویژه محسن رضایی، سرتیپ افشار، سرلشگر شمشخانی، ... بازوی نظامی حجتیه هستند و برای انجام هر عمل نظامی و کودتای خونین در شرایطی که حاکمیت مطلق خود را در خطر ببینند آماده می‌باشند. فرماندهان بسیج و سپاه، که از کنار کمیته امداد و بنیاد مستضعفان و تجارت و دلالتی و سهمیم شدن در سهام بسیاری از شرکت‌های تجاری و کارخانجات بزرگ و واحدهای صنعتی، به ثروت‌های افسانه‌ای دست یافته‌اند، اینک به بخش مهمی از مافیای اقتصادی-سیاسی جمهوری اسلامی تبدیل شده‌اند و شریک غارتگری‌های اجتماعی و در خدمت آخوندهای مافوق ارتجاعی و بازار، (ناخوانا، احتمالاً «درخدمت» - توفان) این انگل‌های اجتماع، جنبش‌های اعتراضی و حق‌طلبانه مردم را سرکوب می‌کنند. در این میان عقده‌های اجتماعی، بیماری‌های روحی و مالیخولیایی که سراسر ذهن و روح و قلب آن‌ها را فرا گرفته است، باعث تشدید روحیه ددمنشی و حقارت آن‌ها شده است. نمونه برجسته این روحيات را می‌توان در محسن رضایی فرمانده سپاه مشاهده کرد. نام اصلی او «سبزوار رضایی» است که تا سوم متوسطه در مسجد سلیمان تحصیل می‌کرده و سپس به اهواز و تهران می‌آید. او آدم فناتیک و عقب‌مانده‌ای بود و حرکات او موجب مضحکه دوستان و اطرافیانش قرار می‌گرفت. برای مثال از فرط تعجب اینکه «آپولو ۱۷» به سوی ماه پرواز کرده بود، در مقابل همکلاسی‌هایش پشت دستش را گاز

می‌گرفت. او از عقده‌های اجتماعی اشباع بود. با دختر یکی از آخوندهای قم ازدواج می‌کند و در این فاصله با افرادی نظیر رفیق‌دوست، کلاهدوز، علم‌الهدا آشنا می‌شود. در تهران و از طریق آشنایی با آخوندها و فالانژهای همفکرش، جمعی را تشکیل می‌دهند که یکی از هسته‌های مذهبی در سال‌های ۵۶ و ۵۷ می‌شود که همان افراد در تشکیل سپاه شرکت می‌جویند. پس از انقلاب همراه با رفیق دوست و عده‌ای دیگر در منزل خمینی محافظ می‌شوند و بعداً به همین افتخار، به شورای فرماندهی سپاه می‌رسد. وی در سال ۵۷ نام خود را از «سبزوار» به «محسن» تغییر می‌دهد. در جریان قتل رهبران خلق ترکمن، نقش اصلی را داشت. او از درک و فهم پیش‌پاافتاده‌ترین مسائل اجتماعی عاجز بود. او آنقدر گیج و منگ بود که در دوران اولیه جنگ به برخی از دوستان رده بالای سپاه پیشنهاد کرده بود که «بهتر است روزها تهران باشیم و شب‌ها برویم جبهه سوسنگرد و نزد برادران بسیجی بخوابیم». «محسن» (سبزوار) رضایی که به واسطه فقر فکری، فرهنگی و اجتماعی، انباشته از عقده‌های عدیده‌ای در قلب و ضمیر خود بود، به محض رسیدن به قدرت، به هیچ کس از پیر و جوان، زن و مرد، بچه و حتی زن باردار رحم نکرد و فقط می‌کوشید از جامعه انتقام بگیرد. اما خوش‌خدمتی او به بازار پی‌ارج نماند و بازاریان گردن کلفت با شریک ساختن او و برخی از فرماندهان سپاه و بسیج در مالکیت شرکت‌ها و کارخانجات مانند کارخانه ایران و انت، بخشی از دستمزدهای او را البته از جیب ملت پرداختند تا در آینده همچون گذشته در خدمت اربابان حجتیه‌ای خود از هیچ کشتار و جنایتی فروگذاری نکنند. در عین حال انجمن حجتیه و تشکلهای و ارگان‌های تحت هدایت آن در سازمان دادن گروه‌های اوباش از جمله انصار حزب الله و یا به راه انداختن شبکه‌های تروریستی در داخل و خارج از کشور در تدارک بسیاری از قتل‌ها و کشتارها و ترورها نه فقط علیه نیروهای اپوزیسیون بلکه علیه نیروهای رقیب یا مزاحم درون حکومت نقش اصلی را دارند. شبکه‌های تروریستی انجمن حجتیه با همکاری عوامل عالی‌رتبه خود در ارتش، نیروهای انتظامی، سپاه و بسیج، در برنامه‌ریزی‌های حساب شده با به راه انداختن تصادف‌های با ماشین در خیابان‌ها یا جاده‌ها و با خرابکاری در هواپیماها به قصد سقوط یا انفجار آنها، برای قتل برخی از ائمه جمعه و روحانیون و کادرهای نظامی و رقبای جدی درون حکومت عمل کرده و می‌کنند. قتل احمد خمینی نمونه بارز آن است و حاج احمد خمینی یک شبه با انبوهی از اطلاعات پنهان جمهوری اسلامی سرش زیر آب رفت و همه این اطلاعات به خاک سپرده شد. انجمن حجتیه همچنین توانسته است مافیای مالی قدرتمندی را در ایران به وجود آورد؛ این مافیا، اقتصاد ایران را تحت کنترل خود دارد و با فروش مواد مخدر، استفاده از فحشاء، رشوه‌های کلان به مأموران دولتی و قضایی، فروش املاک و مستغلات و کارخانه‌ها، ... سعی دارد تا همه را زیر سلطه خود درآورد. مافیای مالی، گروه‌های تبهکار و تروریستی در داخل و خارج از کشور را از نظر امکانات دیپلماسی و مکان و وسایل و پول تغذیه می‌کند و نیز به قصد دخالت در امور داخلی دیگر کشورها و انجام تبلیغات گسترده مذهبی هماهنگ با محافل امپریالیستی به ویژه همکاران فراماسونری آنها در دیگر نقاط جهان عمل می‌کند. این مافیا حتی در انتقال صدها هزار دلار تقلبی از سوی آمریکا به روسیه به قصد تخریب کامل اقتصاد این کشور نقش اصلی را داشته است. محسن رفیق دوست، مرد ثروتمند میدان تره‌بار در گذشته و رئیس کنونی بنیاد مستضعفان و جانبازان عنصر کلیدی و از عوامل و سازمان دهندگان اصلی مافیای مالی است که حتی با افشای سرقت ۱۲۳ میلیارد تومانی وی و همکارانش از بانک صادرات، همچنان در ریاست این بنیاد ابقاء شد. بیش از ۶۰۰ هزار خانواده مجروحان و معلولان جنگ عملاً تحت هدایت رفیق دوست و عواملش به اسیران جنگی بنیاد جانبازان تبدیل شده‌اند. از دیگر عناصر

پر قدرت مافیای مالی، کمیته امداد امام خمینی به ریاست عسگر اولادی و آستان قدس رضوی به ریاست واعظ طبسی هستند. همچنین صندوق‌های قرض‌الحسنه بازار به یاری اتاق بازرگانی و کلان سرمایه دارانی همانند فرامند هاشمی‌زاده سلطان پسته ایران و فرزند ارشد امام جمعه رفسنجان با برنامه‌ریزی‌های مزدوران سرمایه‌پرستی مانند سعید امانی، علی اکبر پوراستاد و خاموشی، شیرازه اقتصاد مملکت را به دست گرفته و بر آن مسلط شده‌اند. این مافیای مالی صدها هزار خانواده فقیر را به اسارت کشیده و در صورت لزوم به خیابان‌ها می‌کشند و از آن‌ها به عنوان نیروی در جهت مقاصد شوم ضد مردمی خود بهره می‌گیرند. تشکیلات انجمن حجتیه به آخوندها اختصاص ندارد، بلکه از میان وزراء، نظامیان، دیپلمات‌ها، مقامات ارشد دولتی، سردمداران سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی، کارچاق‌کن‌ها و دلال‌ها و کلان بازاریان و سیاسیون، نیروهای مؤثر و قدرتمندی برای خود جذب کرده است. یعنی همان شیوه‌ای که در لژهای فراماسیونری رعایت می‌شود. مثلاً در تمام سال‌های پیش از جنبش ۲۲ بهمن، نه تنها ژنرال‌ها و کارگزاران سازمان امنیت شاه، بلکه حتی سیاسیونی نظیر مظفر بقایی که خود فراماسونر بود، با این انجمن همکاری داشت. وی در کرمان و به مناسبت تولد امام زمان، هر سال مراسمی را در باغی در خارج از شهر بر پا می‌کرد، که معروف به سفره کشک بادمجان بقایی بود. در این مراسم بسیاری از وابستگان بلندپایه حجتیه و فراماسونری ایران شرکت می‌کردند. در تمام سال‌های پیش از جنبش ۲۲ بهمن، حجتیه یکی از قوی‌ترین تشکیلات سیاسی و مذهبی را در استان کرمان و یزد در اختیار داشت. در همین دو استان زیر پوشش اشاعه اسلام بدترین رفتار انسانی با زرتشتیان ایران صورت‌پذیرفت. در کرمان بسیاری از خانه‌های زرتشتیان به آتش کشیده شد و محلات زرتشتی‌نشین یزد و کرمان از سکنه خالی شد. براساس همین سابقه بود که مظفر بقایی علیرغم همه اتهاماتی که در همکاری با کودتاچیان ۲۸ مرداد داشت، نه تنها توانست از تعقیب انقلابی در امان بماند، بلکه در کار سازماندهی حزب جمهوری اسلامی و هسته‌های چماقداران و حمله‌کنندگان به اجتماعات مقابل دانشگاه تهران نقش بسیار مهمی ایفا کرد. دکتر حسن آیت که عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی شد، در واقع نماینده مظفر بقایی در این حزب بود. او بعدها به طرز بسیار مشکوکی ترور شد. مظفر بقایی بعد از انتشار وصیت‌نامه سیاسی و چند مقاله تحلیلی مستقل علیه اسلامی که خمینی آن را پرچمداری می‌کرد، اجباراً در انزوا قرار گرفت و از سفرهای نوبتی و پنهانیش به لندن و بازگشت به تهران و ارائه گزارش سفر محروم شد. پس از آنکه تاریخ مصرف او همچون سرلشگر فردوست تمام شد، حکومت جمهوری اسلامی او را دستگیر کرد و اعلام شد که در زندان بر اثر سیفلیس مرده است. برخی انجمن‌ها و تشکل‌های به ظاهر غیرسیاسی در تهران نیز نقشی مشابه بقایی را در زمان شاه ایفا می‌کردند. مانند انجمن محلی «باغ صبا» در تهران، که پل پیوند لژهای ماسونی با انجمن حجتیه بود و یک سرتیپ بازنشسته ارتش رهبری آن را به عهده داشت. عواملی که در گذشته روابط نزدیک سیاسی و سازمانی با بقایی داشتند، اینک در جای جای دستگاه حکومتی جمهوری اسلامی به انجام دستور اربابان خود مشغولند. از جمله این افراد می‌توان به مهدی گلدنی (ناخوانا احتمالاً گلشنی - توفان)، آقا نجاتی، اصلانی، محی الدین شیرازی اشاره کرد که اینک در صدا و سیمای جمهوری اسلامی فعالیت می‌کنند و در تهیه برنامه‌های سیاسی و فرهنگی ضد روشنفکری سرکوبگرانه از جمله «برنامه هویت» نقش نویسنده و تهیه‌کنندگان مطالب را به عهده داشتند.» **پایان**

نقل از توفان دوره پنجم شماره ۵۷ مرداد ماه ۱۳۷۸

حاشیه نشینی در ایران و گسترش فقر (۲)

با توجه به این آمار و داده‌های رسمی مدیران و کارشناسان کشور، «دولت تدبیر و امید» روحانی به جای طرح سرمایه‌گذاری‌های کلان در سطح کشور در بخش زراعی و دامداری، به کارگیری سیستم‌های مدرن آبرسانی (قابل توجه است که سالانه در کشور ۹۵ میلیارد متر مکعب آب مصرف می‌شود که ۹۲ درصد آن در بخش کشاورزی، مصرف می‌شود)، ایجاد تعاونی‌هایی که آنان را زیر چتر حمایت مالی و



آموزشی خود جمع آورند تا با ارائه تسهیلات مالی و سرمایه‌گذاری به‌توانند به رشد کشاورزی و توزیع عادلانه جمعیت کمک رسانند، بر آن است که دولت در رابطه با حل مشکل اشتغال روستاها «در این زمینه توجه زیادی به رفع مشکلات رفاهی روستائیان کرده است. ارائه خدمات به روستائیان موجب دلگرم شدن آنان، مهاجرت معکوس و ماندگاری روستائیان می‌شود.» تو گوئی با دادن امکانات خدماتی مانند گاز، برق و تلفن میتوان از سیل مهاجرت به شهرها جلوگیری کرد. البته این طرح در دولت‌های قبلی تا حدودی به مرحله اجرا درآمده بود، اما تاکنون موثر واقع نشده است و در طی سال‌های گذشته قریب به ۴۰ هزار روستا تخلیه شده‌اند. (تابناک). دکتر حسن افراخته، عضو هیئت علمی دانشگاه خوارزمی تهران به درستی بیان میکند که «اسکان از اشتغال پیروی می‌کند». مردم معمولاً آنجایی را برای زندگی برمی‌گزینند که کار موجود باشد و این اصل، هم برای شهرنشینان و هم برای روستائیان صدق می‌کند. هنگامی که بازار سرمایه قادر نیست در بخش‌های صنایع و کشاورزی اشتغال بوجود بیاورد، خیل بیکاران به آن سمتی می‌رود که امکان زیست موجود باشد. مهاجرت هزاران نفر از آفریقا به اروپا که با خطرات زیادی همراه است، موبد این واقعیت است! در ایران این «امکانات رفاهی» برای روستائیان بیکار و کم درآمد نه تنها «موجب دلگرمی» آنها نیست، بل موجب افزایش هزینه زندگی آنها نیز شده است. باید توجه داشت که در طی ۱۰ سال گذشته حدود ۸ میلیون نفر به جمعیت در سن کار اضافه شده است، ولی تنها کمتر از یک میلیون و ۳۰۰ هزار نفر یعنی ۱۶ درصد جذب بازار کار شده است. این مشکل با ارائه «خدمات رفاهی» حل نمی‌شود.

در دو دوره دولت احمدی نژاد سیاست اقتصادی مبتنی بر واردات به صنایع تولید داخلی آنچنان ضربه‌ای واردآورد که اقتصاد کشور را به ورطه نابودی رسانید؛ افزایش واردات محصولات کشاورزی بسیاری از کارخانجات ماشین‌های کشاورزی را به رکود کشید. کشاورزی ایران چه در سطح صنعتی و چه در سطح تولیدات کوچک از نفس افتادند. علیرغم ادعاهای پوچ احمدی نژاد مبنی بر خودکفایی در عرصه تولید گندم، واردات گندم بیش از گذشته افزایش یافت. و هنوز آثار این سیاست را می‌توان دید. حتی در دولت روحانی نیز طرح ورود گندم به کشور منتفی نیست. اوایل سال ۱۳۹۵ وزیر جهاد کشاورزی در حالی خبر منتفی شدن ممنوعیت واردات گندم در سال ۱۳۹۵ را تأیید کرده بود که پیش از این در

نامه‌ای به وزیر صنعت خواستار ممنوعیت واردات گندم در سال آینده شده بود. دولت روحانی در حوزه مکانیزاسیون کشاورزی در کنار برنامه‌ریزی با بانک کشاورزی برای راه اندازی خطوط اعتباری به یک توافق رسیده است که یک خط اعتباری بالغ بر ۷۵۰ میلیارد تومان راه‌اندازی کند که بنابر گفته عباسی، رئیس مرکز توسعه مکانیزاسیون کشاورزی «در کمتر از یکسال با استقبال خوب کشاورزان (بخوانید شرکت‌های کشاورزی صنعتی خصوصی - توفان) حدود ۹۵ درصد این خط اعتباری جذب کامل شد. در حالی که در سنوات پیش، تسهیلات پرداختی به حوزه مکانیزاسیون کشاورزی فراتر از ۲۰۰ میلیارد تومان نرفته بود». می‌بینیم که حتی از چنین طرح‌هایی تنها تولیدکنندگان بزرگ صنایع کشاورزی سود می‌برند و نه کشاورزان و دامداران خرده پا که ستون اقتصاد روستائی را تشکیل می‌دهند. برخی از این شرکت‌های بزرگ در دست واحدهای اقتصادی سپاه هستند، مانند شرکت مادر تخصصی تولید محصولات کشاورزی، دامی و منابع. شرکت مادر تخصصی خدمات کشاورزی، شرکت سهامی کشت و صنعت و دامپروری مغان، شرکت سهامی کشت و صنعت شهید بهشتی، شرکت سهامی کشت و صنعت شهید رجایی، شرکت سهام کشت و صنعت جیرفت، شرکت سهامی کشت و صنعت هفت تپه. در ضمن چنین تسهیلات مالی صرفنظر از این که نصیب چه کسی می‌شود، در آن مناطقی بکار می‌افتند که جزء مناطق محروم کشور به حساب نمی‌آیند و این خود توزیع ناعادلانه جمعیت و مهاجرت را تشدید می‌کند.

اوضاع ناآرام کنونی ایران آبستن حوادث بزرگیست و رژیم ایران خود به آن آگاه است. در میان نارضایتی توده‌های مردم؛ افزایش بی‌رویه جمعیت و توزیع ناعادلانه آن؛ هجوم خیل بیکاران به کلان شهرهای ایران و رشد جمعیت حاشیه‌نشین و بروز آسیب‌های اجتماعی که رو به افزایش است؛ تشدید روزافزون تضاد طبقاتی؛ گسترش فاصله فقر و ثروت؛ آنچه بیشتر از همه خود را برجسته می‌نماید، ناتوانی رژیم ایران در حل این معضلات اجتماعی است. رژیم ایران با یک بحران عظیم اجتماعی روبرو است که قادر به مهار آن نیست و کارگران و زحمتکشان ایران که بار سنگین این وضعیت را بر دوش می‌کشند، راه دیگری ندارند جز سرنگونی نظام سرمایه‌داری جمهوری اسلامی ایران، تا با استقرار سوسیالیسم به این رنج و مشقت روزافزون پایان دهند و راه سعادت و خوشبختی خود و نسل‌های آینده را به‌گشایند.

از میراث انقلابی جنبش کمونیستی ایران تجلیل کنیم

به مناسبت شهادت چهل و ششمین

سالگرد رفیق نصرالله جعفرنژاد، اولین

توفانی شهید

رفیق شهید نصرالله جعفرنژاد از اولین رفقای توفان شاخه‌ی بجنورد بود که به اتفاق سایر همزمانانش در راه رهایی خلق‌های ایران از قید و بند امپریالیسم و رژیم دست‌نشانده‌ی پهلوی، مبارزه می‌کردند. این رفقا در سال ۱۳۴۹ مورد شناسائی و پیگرد شدید رژیم فاشیستی شاه و ساواک قرار می‌گیرند که متعاقب آن قریب به ۶۰ نفر از رفقای ما طی چند تهاجم به تهران، خراسان و اصفهان توسط دژخیمان پهلوی دستگیر می‌شوند. رفیق جعفرنژاد که از اعضای فعال شاخه‌ی بجنورد بود و در بین دهقانان زحمتکش بجنورد و در پوشش آموزگاری به فعالیت انقلابی مشغول بود



بالطبع نمی‌توانست مورد کینه و نفرت آدمکشان رژیم پهلوی نباشد و از این جهت تحت وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها قرار نگذرد. و وقتی که ساواک مشهد در مقابل اراده‌ی پولادین رفیق که از آرمان خلق و از اندیشه‌ی انقلابی مارکسیسم - لنینیسم نشأت می‌گرفت، نتوانست کاری از پیش ببرد، او را به تهران انتقال داده و به دژخیمان اوین می‌سپارند. رفیق جعفرنژاد مدت‌های مدید تحت بدترین شکنجه‌های جلادان اوین قرار می‌گیرد، اما اسرار خلق را در سینه محفوظ نگاه میدارد و لب از لب باز نمی‌کند. او مرگ پرافتخار و غرورآفرین، در راه خلق‌های ایران و در راه طبقه‌ی کارگر را به ذلت تسلیم بر دژخیمان ترجیح می‌دهد و عاقبت در اثر شکنجه‌های طولانی وحشیانه در ۱۳ دی ۱۳۴۹ به شهادت می‌رسد و با خون خویش نهال احیای حزب طبقه‌ی کارگر ایران، حزب کار ایران را آبیاری می‌کند.

رژیم شاه از بیم خشم مردم هیچ گاه از این جنایت رذیلانه نامی نبرد و حتی پیکر تکه پاره شده‌ی وی را نیز به خانواده‌اش تسلیم نکرد. ما رهروان راه پرافتخار این رفیق ارزنده خاطره‌ی تابناک او را هیچ گاه فراموش نکرده و نام و راهش را با فعالیت مستمر در سازمانی که او بدان عشق می‌ورزید و در آرزوی احیاء آن بود، جاودانه زنده خواهیم داشت.

راهش بر رهرو باد

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی بدست مردم ایران!

بیروز باد مارکسیسم - لنینیسم

برگرفته از کتاب مرغان پر کشیده توفان. یاد نامه ای از شهدای توفان. چاپ دوم اردیبهشت ۱۳۹۳

WWW:toufan.org/Lohe_janbasan.htm

گشت و گذاری در فیسبوک

پاسخ به چند پرسش

پرسش: حزب تمام خلق یعنی چه؟
مگر خلق واژه بدی است؟ ایراد شما
به حزب کمونیست اتحاد جماهیر
شوروی در این زمینه چه می باشد؟

پاسخ، بخش دوم:

آنچه را که ما گفتیم و امری همه
دانسته است و ما هر روز آنرا در
زندگی روزانه خود تجربه می کنیم در
مورد کلیه احزاب صادق است. حزب
طبقه کارگر نیز از این قانونمندی مبرا
نیست. حزب طبقه کارگر حزبی



است که از منافع سیاسی مستقل طبقه کارگر و از ایدئولوژی این طبقه دفاع می کند. این
حزب عناصر آگاه طبقه کارگر را در بر می گیرد همانگونه که احزاب بورژوازی عناصر آگاه طبقه
خود را در بر می گیرند. حزب طبقه کارگر متکی به ایدئولوژی سوسیالیسم علمی است که در
دوران ما چیز دیگری جز مارکسیسم لنینیسم نخواهد بود، همانطور که احزاب بورژوازی
مسلح به ایدئولوژی لیبرالیسم هستند. حزب طبقه کارگر گردان پیش آهنگ این طبقه است
و می خواهد طبقه کارگر را از پوسته مبارزه خود بخودی که صرفا اقتصادی است بدر آورد و
جای منافع آنی وی را با منافع آتی جایگزین کند. می خواهد طبقه کارگر را بدرکی برساند که
مصالح طبقاتی خود را تشخیص دهد. حزب طبقه کارگر که فقط بهترین عناصر این طبقه و
آگاه ترین آنها را در بر دارد پیشوای سیاسی این طبقه نیز هست. پیشوای سیاسی به این
مفهوم است که این حزب نیز مانند سایر احزاب بورژوازی می خواهد قدرت سیاسی را به کف
آورد و جامعه را بر اساس برنامه انقلابی خود که نفی استثمار انسان از انسان است شکل
دهد. سرمایه داران ب راحتی تسلیم این تغییرات نخواهند شد و مانع می گردند تا پرولتاریا ب راحتی
قدرت را بکف آورد. این است که جنگی پنهان و گاهی آشکار میان این طبقات اجتماعی در می
گیرد. برای آرایش قوا، تخمین نیروهای خودی و دشمن، برای تعیین شعارهای صحیح مبارزه
و تعیین استراتژی و تاکتیک درست، برای تعرض و عقب نشینی، برای تعیین سمت فرود
آوردن ضربه ی اصلی، برای انجام مانور، طبقه کارگر به یک ستاد فرماندهی نیاز دارد که این
وظایف را بعهده می گیرد. حزب طبقه کارگر همان ستاد فرماندهی و رهبر مبارزاتی طبقه کارگر
است که تا به کف آوردن قدرت سیاسی برای تحقق مرحله ای سیاست خود مبارزه می کند.
حزب طبقه کارگر بخش آگاه طبقه کارگر را در خود متشکل می کند و توسط این بخش آگاه
پیوند برقرار نموده و می تواند سیاستهای صحیح حزب را در تشکلهای توده ای تبلیغ و
ترویج کند. حزب از طریق همین سازمانهای جنبی است که با توده های غیر تشکیلاتی در

تماس قرار گرفته و با شاخکهای حساس خود نیازها و احساسات آنها را درک خواهد کرد. حزب آن وسیله لازم برای برقراری و استقرار و استمرار این تماس است. استالین برای روشن کردن اهمیت حزب چه در دوران اپوزیسیون و چه پس از کسب قدرت سیاسی بدرستی گفت: "پرولتاریا دارای یک سلسله سازمانهای دیگر هم هست که بدون آنان نمی تواند با سرمایه مبارزه موفقیت آمیزی بکند: اتحادیه های کارگری، فراکسیونهای پارلمانی، اتحادیه های غیر حزبی زنان، مطبوعات، سازمانهای فرهنگی و مدنی، سازمان جوانان، سازمانهای انقلابی و نظامی (درموقع عملیات علنی انقلابی)، شوراهای نمایندگان بعنوان شکل دولتی تشکیلات (در صورتیکه پرولتاریا در راس حکومت باشد) و غیره. اکثریت عظیم این سازمانها، غیر حزبی بوده و فقط یک قسمت از آنها مستقیماً به حزب مربوط و یا از شعبات آن هستند. تمام این سازمانها در شرایط معینی برای طبقه کارگر مطلقاً لازمند، زیرا بدون آنان تحکیم مواضع طبقاتی پرولتاریا در رشته های مختلفه مبارزه غیر ممکن است. زیرا بدون آن محال است پرولتاریا را بصورت نیروئی که بتواند رژیم بورژوازی را به رژیم سوسیالیستی بدل سازد، آبدیده کرد."

این نظریاتی که استالین بیان میکند فقط قبل از کسب قدرت سیاسی دارای اعتبار نیست. این ویژه گیها به دوران بعد از کسب قدرت سیاسی نیز نظر دارد. حزب دسته متشکل طبقه کارگر است، حزب عالیتزین شکل سازمان طبقاتی پرولتاریاست، حزب بمثابه اسلحه دیکتاتوری پرولتاریاست زیرا حزب در میان سازمانهای طبقه کارگر مبداء اصلی رهبری این طبقه است. حزب برای پرولتاریا برای کسب قدرت سیاسی مقدم بر هر چیز است. حزب آن سازمانی است که نیروهای پراکنده را در درون خود وحدت می دهد و مجموعه پرولتاریا را به عرصه مبارزه انقلابی می کشد. حزب برای پرولتاریا نه تنها برای به کف آوردن دولت و دیکتاتوری پرولتری لازم است بلکه برای حفظ و برای بسط و توسعه آن ضرورت فراوان دارد. بدون حزب امکان ندارد که بشود بر روحیات ضعف و تسلیم، بر روحیات خرده بورژوائی که بدرون طبقه کارگر نفوذ می کنند غلبه کرد و زمینه تجدید تربیت و آموزش اقبال عقب مانده و خرده بورژوازی را سازمان داد و به آنها مساعدت کرد تا به تقویت صفوف طبقه کارگر پردازد. بدون حزب امکان نابودی طبقات و سازمان دادن امر تولید سوسیالیستی ممکن نیست. چنین ارتشی به انضباط نیاز دارد، یکپارچگی می طلبد. لنین می گفت: "دیکتاتوری پرولتاریا یک مبارزه سر سخت، خونین و بدون خونریزی، جبری و مسالمت آمیز، نظامی و اقتصادی، تعلیم دهنده و اداره کننده بر ضد قوا و سنن جامعه قدیم می باشد. نیروی عادت میلیونها و ده ها میلیون انسان- مخوف ترین نیروهاست. بدون حزب آهنین که در مبارزه آبدیده شده، بدون حزبی که بتواند افکار و روحیات توده را در نظر بگیرد و در آن نفوذ کند، غیر ممکن است چنین مبارزه ای را با موفقیت پیش برد."

باین مفهوم حزب اسلحه دیکتاتوری پرولتاریاست. پرولتاریا بدون حزب خود هیچ است. فاقد ارتش است، فاقد نیروی رزمنده و آماده به مبارزه است. این صفات برجسته حزب، اراده واحد حزب و تصفیه دائمی آن از عناصر فرصت طلب، کاریزیست، ماجراجو، خودپسند، راحت طلب، بیگانه نسبت به امر طبقه کارگر، سودجو، شارلاتان و ... را می طلبد که فقط به احزاب قبل از انقلاب مربوط نمی گردد. حزب طبقه کارگر پس از اینکه قدرت را به کف گرفت وظایف جدیدی پیدا می کند که باید در کنار وظایف قدیم از پس آن بر آید. حفظ و تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا، ادامه مبارزه ایدئولوژیک در شرایط جدید، شرکت در امر سازماندهی تولید سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم، مبارزه با بروکراسی، شرکت در شوراهای

زحمتکشان و رهبری آنها برای اداره امور کشور سوسیالیستی در کلیه عرصه ها و در یک کلام رهبری کشور در تمامیت خود در عرصه تکالیف و فعالیت‌های حزب تا محو کلیه طبقات می ماند. خطر انحراف حزب و لم دادن بر پیروزی ها و غره شدن بسیار محتمل تر است تا زمانیکه طعم قدرت سیاسی را بزیر دندان خود ندارد و هر روز از جانب دژخیمان ارتجاع مورد سرکوب و تهدید است. چماق ارتجاع وی را مستمرا از خواب غفلت بدر می آورد لیکن لالائی بورژوازی در فردای کسب قدرت سیاسی خطر به خواب کردن وی را که مست باده پیروزی است افزایش می دهد. این سخنان برای نشان دادن اهمیت حزب طبقه کارگر ضروری بود. حزب یک امر تشریفاتی نیست اسلحه مبارزه طبقه کارگر و ستاد فرماندهی وی است. این حزب از منافع طبقه کارگر دفاع می کند و بس. سازمانی طبقاتی است. وی نمی تواند مدافع منافع همه طبقات باشد و یا "خیر عموم" را در نظر گیرد. پرولتاریا فقط خیر اکثریت زحمتکش جامعه را در نظر خواهد داشت و نمی گذارد که با بوق و کرنای تبلیغاتی و ایدئولوژیک بورژوازی وی را فریب دهند. احزاب حافظ منافع طبقات معینی هستند و باین جهت نیز پدید می آیند. این قانونمندی در مورد احزاب بورژوازی نیز صادق است ولی آنها که کلاش و کلاهبردار هستند می خواهند اهداف استثمارگرانه خود را "نیاز عمومی" جلوه داده خود را بر بالای طبقات قرار دهند.

حال که اهمیت موجودیت حزب طبقه کارگر از نظر پرولتاریا روشن شد می توان درک کرد چرا بورژوازی نسبت به حزب طبقه کارگر این چنین سبعانه برخورد می کند. آنها تبلیغ می کنند که احزاب کمونیستی احزاب طبقاتی و آرامش برهمزن، خشونت طلب، خشن و ستیزه جو هستند، حال آنکه احزاب بورژوازی هوادار صلح و آشتی و مخالف قهر و اعدام، ضد خشونت و تند خوئی، مهربان و با شفقت و مهمتر از همه مدافع "منافع عموم ملت" می باشند.

بورژوازی که به اهمیت حزب برای پرولتاریا واقف است کاری جز دروغپردازی و لجن مالی درباره حزب طبقه کارگر ندارد. وی تلاش می کند خرده بورژوازی را علیه حزب طبقه کارگر به بهانه اینکه آنها دیکتاتوراند، حکومت نظامی اعمال می کنند، با جعل اسناد، تحریف تاریخ و حتی حملات شخصی به فعالین آن، محیط خفقان آوری برای ممانعت از ورود طبقه کارگر و پویندگان راه وی به حزب خودش خلق کند. این روشهای موزیانه دشمنان سوگند خورده حزب طبقه کارگر که بهر شیوه ای می کوشند از احیاء و یا ایجاد آن جلوگیری، خود از اهمیت برپائی و ضرورت وجودی حزب طبقه کارگر حکایت می کند. ادامه در شماره بعد

facebook.com/toufan.hezbekar

پرسش و پاسخ در کانال تلگرام

پرسش زیر در کانال تلگرام طرح شد و ما چکیده این پاسخ را در زیر می آوریم

پرسش: ایران ما در زمان شاه میخواست به ژاپن تبدیل شود ولی آمریکا رقیبی مثل شاه را تحمل نکرد، توطئه چید و او را برانداخت. این توطئه به زیان ملت ایران تبدیل شد.

در ژاپن بیکاری وجود ندارد، مردم از رفاه عمومی برخوردارند، همه چیز سر جایش است. اینهم نوعی از سرمایه داریست شما چه مخالفتی با ژاپن دارید. اگر می گذاشتند



ایران ما هم تا به امروز مثل ژاپن میشد؟

پاسخ، بخش اول در مورد سرمایه داری ژاپن :

دوست عزیز، در لیست تبلیغ از ژاپن در شبکه فیسبوک و تلگرام جعلیاتی وجود دارد که نباید آنرا باور کرد. این جعلیات برای فریب افکار عمومی است و دشمنان زحمتکشان تلاش دارند سیستم سرمایه داری را آنهم نوع امپریالیستی را به آرزو و آمال مردم تبدیل کنند. طبیعی است کسی نمی تواند با پیشرفت علم و صنعت مخالفتی داشته باشد و یا هر دستاورد بشری را چه در ژاپن یا آمریکا و چین و آلمان و انگلیس، فرانسه و دانمارک و سوئد انکار نماید. اما وقتی حقیقتی قلب میشود و برای ملتی نسخه سیستم ژاپنی می پیچند و محمد رضا شاه را مدیر ژاپنی کردن ایران معرفی میکنند، دیگر نمی توان ساکت نشست و به نظاره گری طرف سیاسی تبدیل گشت. ما به پرسشستان در مورد ژاپن و همینطور علل بروز انقلاب بهمن ۵۷ پاسخ خواهیم داد به این امید که با مطالعه این حقایق در راه مبارزه علیه جمهوری اسلامی و برای استقرار آزادی و عدالت اجتماعی و علیه توطئه های امپریالیستی در ایران و منطقه مفید افتد.

ژاپن یکی از ۱۵ کشور صنعتی و امپریالیستی جهان است. در این جهان ۷ میلیاردی با ۱۹۶ کشور فقط ۱۵ کشور به مرحله امپریالیستی رسیده اند و بقیه از تکامل طبیعی بازمانده اند. ریشه یابی و دریافت علل این قضیه نیاز به بحث تاریخی و طولانی در مورد هر یک از این ممالک امپریالیستی دارد، که این کشورها چگونه و چه مسیری را طی کرده و به این جا رسیده اند. چرا امپراتوری های پرتغال و اسپانیا با آن همه مستعمرات سقوط کردند و خود به مستعمره دیگر کشورها تبدیل شدند. همینطور یونان امروز و یا عثمانی دیروز و یا ایران قدیم لنین در کتاب امپریالیسم بالاترین مرحله سرمایه داری جهت تحقیق پدیده امپریالیسم و تضادهای درونی این پدیده از رشد ناموزون سرمایه داری سخن می گوید و با دلیل و برهان به رشد صنعتی یکی و عقب نگذاشتن دیگری می پردازد و در اثر همین رشد ناموزون و ناهماهنگی است که ما امروز شاهد عقب ماندگی بخش عظیم ممالک جهان و سلطه مشتی ممالک معظم صنعتی و یا ممالک در حال توسعه روبرو هستیم. در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین شاهد

ممالک عقب نگاه داشته شده هستیم و بخش عظیم این کشورها از فقدان غذا و دارو و ابتدایی ترین امکانات زندگی در رنجند. حتی در اروپا نیز این ناموزونی را شاهدیم... ما توصیه میکنیم کتاب ارزشمند لنین را اگر قبلن هم مطالعه کرده اید یک بار دیگر آن را با صبر و حوصله مطالعه کنید، هرگز ضرر نخواهید کرد و بر معلوماتتان نیز افزوده خواهد شد.

بحران و بیکاری و فحشا و بیماریهای اجتماعی در ذات نظام سرمایه داری است و ژاپن نیز از این قاعده مستثنا نیست. بحران در اثر اضافه تولید و کسب ماکسیموم سود و نه نیاز مردم ناشی میشود. یعنی برهم خوردن رابطه عرضه و تقاضا، یعنی تولید و مصرف. در اثر این مکانیسم است که ژاپن هم به بیماری های اجتماعی گرفتار است، از جمله بیماریهای زیر:

بیکاری و فشار شدید کاری و بیماری استرس از واقعیتها و مظاهر سرمایه داری ژاپن است. طبق گزارش دولت ژاپن در ماه مارس ۲۰۱۶ میلادی نرخ بیکاری در این کشور به ۵.۲ درصد افزایش یافته است. بیکاری در ژاپن همچون سایر کشورهای امپریالیستی روبه فزونی است و در این رابطه می توان به منابع معتبر اقتصادی رجوع کرد. برکسی پنهان نیست که ژاپن بالاترین نرخ استرس را داراست، یعنی درجه استثمار کار در این کشور بسیار بالا است. در ژاپن مثل همه حکومتهای سرمایه داری استثمار شدید طبقات فرودست وجود دارد. استثمار که کارگران و کارمندان ژاپنی را به کارخانجات و ادارات از صبح زود تا غروب دیروقت با بیش از ۱۲ ساعت کار روزانه می کشاند و شیره جانیشان را بکام ثروتمندان بی انصاف میریزد. ساعتهای طولانی کار در اثر رقابت شرکت های تجاری که برای رشد صنعت ژاپن در جهان بوجود آمده، شیوه افکار سنتی و احترام به رئیس، کارفرما، آمر و غیره و پایین بودن حقوق ها ژاپنیهای طبقه پایین و متوسط را به کار طاقت فرسای روزانه عادت داده است. جامعه ژاپن مثل هر جامعه دیگری از تبهکاری مافیای اقتصادی و سیاسی و ظهور گروه های جنایتکار باجگیر (یاکوژا - با ۱۰۰ هزار عضو) که در خرید و فروش اسلحه، فحشا و مواد مخدر دست دارند نمونه مشخصی از جوامع سرمایه داری است.

کارگران تویوتا به خاطر افزایش دائم بارآوری کار، ساعات طولانی کار، و استانداردهای روتین حرکات کار، تحت فشارهای جسمی و روحی کشنده ای قرار دارند. نرخ بالای سوانح کار، کنار کشیدن کارگران موقت، و تعداد زیاد خودکشی، از تاثیرات سیستم «تویوتایسم» بر کارگران ژاپن است. بنا به يك گزارش، کارگر تویوتا در عرض کمتر از هجده ثانیه، بیست حرکت و در طول يك روز کار، ۲۶۰۰ حرکت مداوم و يك نواخت انجام می دهد. به نوشته ای. اف. ووگل:

"در سال ۱۹۷۶، هیچ يك از کشورهای تولید کننده ماشین نمی توانستند به ازای يك سال کار يك کارگر بیش از بیست ماشین تولید کنند. در همین سال اما، در ژاپن، به ازای يك سال کار يك کارگر در تویوتا چهل و هفت و در نیسان چهل و دو ماشین تولید می شد." (ژاپن به عنوان شماره يك)

«تویوتایسم» بر کاهش مستمر نیروی کار استوار است. بنا به گزارشی در سال ۱۹۸۷، در حالی که تویوتای ژاپن هشتاد و پنج هزار کارگر در استخدام داشت، جنرال موتورز آمریکا دارای يك نیروی کار ۸۰۰ هزار نفره بود. «تویوتایسم»، محور مدیریت ژاپنی و موقعیت برده وار و فرودست کارگر این کشور است. فشار و سختی کار در سیستم «تویوتایسم»، وجود اتحادیه های وابسته به بنگاه، و فقدان تشکلهای مستقل کارگری، پای مبارزه و اعتراض

رادیكال كارگر ژاپنی را در بند كرده است. بنا به گزارش نشریه ی "ژاپن در سال: 1985 يك مقایسه ی بین المللی"، میزان روزهایی كه بنگاه های اقتصادی ژاپن در اثر اعتصاب و اعتراض كارگری از كار باز مانده و یا به تعطیلی كشانده شده اند، برابر با ۲۵۷ هزار روز كار بوده است. در حالی كه در همین سال، این میزان در آمریکا برابر پنج میلیون و ۹۱۷ هزار و در انگلستان برابر شش میلیون و ۳۶۳ هزار روز كار بود.

در ژاپن، تبعیض در مورد دست مزد بیش از هر كشور بزرگ صنعتی دیگر به چشم می خورد. زنان كارگر ژاپنی به طور متوسط در ازای هر دلار دست مزد كارگر مرد، فقط پنجاه و يك سنت دست مزد دریافت می كنند. به عبارت دیگر، اگر حقوق مردان را صد واحد فرض بگیریم، زنان با كار مشابه فقط پنجاه و يك درصد آن را دریافت می كنند. در حالی كه این نسبت در آمریکا پنجاه و نه درصد، در انگلیس شصت و هفت درصد، و در سوئد هشتاد و نه درصد است.

ساعات كار: ژاپن در بین کشورهای صنعتی بزرگ از بیشترین میزان ساعات كار برخوردار است. بنا به يك گزارش، در سال ۱۹۸۹-۱۹۸۷، در ژاپن متوسط ساعت كار در هفته ۴۳/۲ ساعت بود، در حالی كه این میزان در آمریکا به ۳۸/۵ ساعت و در آلمان به ۳۵/۹ ساعت می رسید. در يك قیاس بین المللی، در سال ۱۹۸۹، متوسط ساعت كار كارگران ژاپن در سال: ۲۱۶۸ ساعت، در انگلستان: ۱۹۴۷ ساعت و در آلمان: ۱۶۴۲ ساعت بوده است.

سالمندان و بازنشستگان ژاپن به طور متوسط فقط ۴۳/۴ درصد میانگین دست مزد دوران اشتغال خود را دریافت می كنند و روزگار پیری را به سختی می گذرانند. این میزان در مورد كارگران بازنشسته در آلمان معادل شصت درصد میانگین دوران اشتغال است. از آن جا كه پرداختی های دوران بازنشستگی، كفاف يك زندگی عادی در دوران پیری را نمی كند، كار سخت و طاقت فرسا در دوران جوانی و پس انداز بخشی از دست مزد این دوران، يك راه رایج برای تامین زندگی در روزگار پیری است. آمار نشریه ی "ژاپن در سال: ۱۹۸۵ يك مقایسه بین المللی"، نشان می دهد كه میزان پس اندازهای شخصی در سال های ۱۹۷۵، ۱۹۸۰، و ۱۹۸۵، به ترتیب برابر ۹۰ هزار، ۱۸۵ هزار، و ۲۹۵ هزار بلیون ین بوده است.

كارگران ژاپن از امکان مسكن دولتی مناسب و ارزان قیمت نیز بسیار كم برخوردار هستند. سیاست دولت ژاپن این است، كه ساختن مسكن با اتكا به وام های دراز مدت بنگاه های اقتصادی به عهده ی خود كارگران گذاشته شود. كمترین زیان این سیستم، ابقای وابستگی كارگران به بنگاه های اقتصادی و تمكین به شرایط مشقت بار كار در آن هاست. كارگرانی كه از وام های دراز مدت بنگاه های اقتصادی برای ساختن مسكن استفاده می كنند، حق استعفا از آن بنگاه، تا زمان پرداخت كامل قرض خود، را ندارند. ادامه دارد

[Telegram.me/totoufan](https://t.me/totoufan)



فیسبک حزب کار ایران (توفان)
facebook.com/toufan.hezbekar



کانال رسمی تلگرام حزب کار ایران (توفان)
Telegram.me/totoufan



تویتر حزب کار ایران (توفان)
twitter.com/toufanhezbkar



نشریات توفان
www.toufan.org/Nashrie_tofan.htm



توفان الکترونیکی نشریه الکترونیکی حزب کار ایران (توفان)
www.toufan.org/Toufane_eletroniki.htm



وبلاگ توفان قاسمی
www.rahetoufan67.blogspot.de/



وبلاگ ظفر سرخ
www.kanonezi.blogspot.de/



سایت کتابخانه اینترنتی توفان
www.toufan.org/ketabkane.htm



توفان انگلیسی
www.toufan.org/International.htm